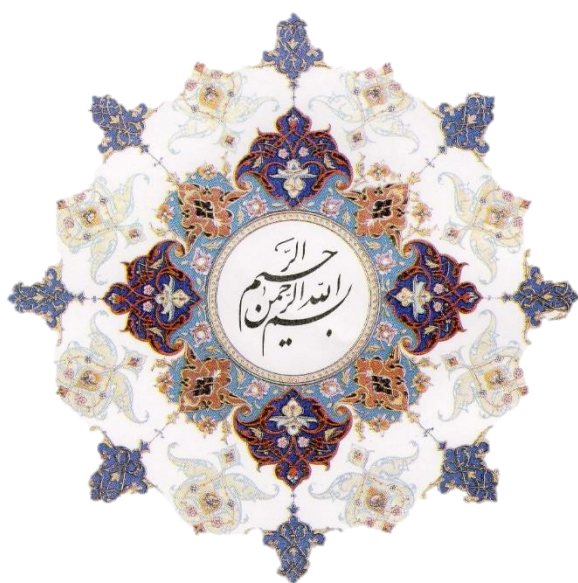


قرآن، دجال و جسد



نویسنده: عمران نزار حسین
مترجم: سید میثم تمار



قرآن، دجال و جسد

فراخوان بیداری برای دارالعلوم‌های فعلی
و همچنان برای روش سلفیت



نویسنده:

شیخ عمران نزار حسین

مترجم:

سید میثم تمار



کابل: خزان ۱۳۹۹

مشخصات کتاب

• عنوان: قرآن، دجال و جسد

• مؤلف: شیخ عمران نزار حسین

• مترجم: سید میثم تمار

• برگ آرای: هدایت الله ذاهب

• ناشر: انتشارات سعید

• چاپ و صحافی: چاپخانه سعید

• شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

• نوبت و سال چاپ: خزان ۱۳۹۹

• بها: ۸۰ افغانی

حق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص نیست

آدرس: ابتدای جاده‌ی آسمایی، آسمایی پلازا، منزل دوم، کابل افغانستان

تلفن: ۰۲۰۲۱۰۶۴۲۸

موبایل: ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲ / ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵ / ۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷

ایمیل: Sayeedbook@gmail.com



© عمران نزار حسین، شعبان ۱۴۴۰ (هـ.ق) / ۲۰۱۹ میلادی

تمام حقوق برای نویسنده محفوظ است.

ISBN: 978-976-95837-6-4

انتشار یافته توسط

انتشارات عمران نزار حسین

3، کالیست کریست، پونین هال گاردنز، سن فرناندو.

تریپیدا دو تو باکو.

آدرس الکترونیکی: inhosein@hotmail.com

وبسایت: www.imranhosein.org

کتاب فروشی: www.imranhosein.com

کتاب اصلی در مالیزیا چاپ شده است

تقدیم نویسنده

تقدیم به شاگرد عزیزم شیرزادالدین آدم شاه!
خداوند از او راضی باشد.
آمین.

تقدیم مترجم

تقدیم به چهره‌ی پرمحبت، پرمسرت و پر شفقتی که برای اولین بار دیده‌ام؛ مادر عزیزم. و تقدیم به دستان آبله برداشته و صورت آفتاب خورده‌ای که همواره یادآور روزی حلال برایم بوده؛ پدر عزیزم.

سلسله‌ی یادبود انصاری

کتاب‌های سلسله یادبود خاطرات انصاری به خاطر گرامیداشت مولانا داکتر محمد فضل الرحمن انصاری (۱۹۱۴-۱۹۷۴)، یکی از شیوخ متصوفه در طریقت قادریه، فیلسوف، عالم اسلامی برجسته‌ی عصر مُدرن، مبلغ، گردشگر و استاد بنده و همچنان هدایت‌گر و رهنمای روحانی، به نشر رسیده‌اند. محبت من برای ایشان و تحسین و ستایش دوام‌دار بنده برای کارکردهای علوم اسلامی و همچنان برای افکار فلسفی وی، پس از بیشتر از چهل سال از وفات ایشان، چنان است که هر ذره‌ای از خاک پای ایشان را گرامی می‌دارم.

در سال ۱۹۹۴ میلادی زمانی که در نیویارک مدیر بخش مطالعات اسلامی برای سازمان مشترک کمیته مسلمین نیویورک بودم، آغاز به نوشتن کتاب‌های سلسله یادبود خاطرات انصاری نمودم. سلسله‌ی نوشتن کتب را به خاطری آغاز کردم که می‌خواستم در بیست و پنجمین سالگرد درگذشت استادم، هدیه‌ای تقدیم ایشان کنم. از مجموعه کتب، شش کتاب نخست در مسجد مرکزی مسلمانان مرکز نیویارک در فلوشینگ میدوس، گووینز، نیویورک، در سال ۱۹۹۷ روگشایی شدند و از آن زمان تا اکنون کتاب‌های زیادی به این مجموعه اضافه شده است.

کتاب بعدی از این سلسله، تحت عنوان «از عیسی، مسیح راستین تا دجال، مسیح دروغین: سیری در آخرالزمان شناسی اسلامی» است که یکی از مشکل‌ترین و چالش‌برانگیزترین کتاب‌ها خواهد بود. موضوع به خاطری پر چالش و مشکل است که کتاب، در کنار سایر مسائل، پژوهشگر را داخل لانه‌ی صهیونیسم می‌کند و در وضعیت کنونی، محدود کسانی آماده‌ی پذیرش خطر

نوشتن و گفتن در مورد این موضوع‌اند. اما بیایید سخن پیامبر گرامی اسلام
ﷺ را به یاد آوریم که می‌فرماید:

فقيهٌ واحدٌ أشدُّ على الشيطان من ألف عابد.

« وجود یک فقیه (و دانشمند واجد بصیرت دینی)، از دیدگاه
شیطان طاقت‌فرساتر (و ناخوشایندتر و سخت‌تر) از وجود هزار
فرد عابد (و پارسا) است.»

(منیة المرید، صفحه ۱۸۳ و سنن ابن ماجه)

از این رو کتب علمی و سخنرانی در مورد دجال که فتنه‌اش توسط حضرت
محمد ﷺ بزرگ‌تر از فتنه‌ی شیطان گفته شده است، یقیناً می‌تواند وسیله‌ای
باشد برای مخاطبین تا علمای حقیقی اسلام را بهتر بشناسند. استدعا دارم که
کتاب اخیر من که در مورد دجال به حیث یک کار پیش‌تاز در این موضوع تحت
عنوان «دجال، قرآن و اول الزمان - آغاز تاریخ» در امتحان تحقیق و دانش
کامیاب به‌در آید، و اگر چنین شود، ان‌شاءالله که سبب تشویق سایر دانشمندان
مسلمان خواهد شد تا این موضوع مهم را مورد تفحص و کنکاش قرار دهند.

مسئله‌ی دجال را به حیث امتحان نهایی در علوم اسلامی می‌شناسم زیرا این
مسئله دال بر خواندن درست روش‌شناسی قرآن و ارزیابی دقیق احادیث نبوی
است. بنده معتقد شده‌ام که تنها یک عالم حقیقی صوفی می‌تواند در مورد
موضوع دجال به‌گونه‌ی درست بنویسد، زیرا او در این مورد، روش‌شناسی
درست از قرآن و ارزیابی دقیق از احادیث را دارا می‌باشد. معرفت‌شناسی یک
صوفی (عارف) برحسب فراست معنوی می‌تواند تفسیر و تأویل دقیق از
نمادگرایی (symbolism) دینی ارائه کند. همچنان پیوند معنوی پر طراوت

آن‌ها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای رسوخ در این موضوع ضروری پنداشته می‌شود و بدین لحاظ است که من توجه بیشتر به افکار دینی مولانا فضل الرحمن انصاری که یک عالم واقعی صوفی بود، مبذول می‌دارم. این کتاب در مورد دجال را هرگز بدون کمک و الهام گرفتن از دروس ایشان نمی‌توانستم بنویسم. با روش «علمای نوگرا»، به‌طور مثال علمای مذاهب سلفی، شیعه، دیوبندی، بریلوی یا جماعت تبلیغ که هویت اصلی‌شان با این مذاهب گره خورده است، نمی‌توان موضوع دجال را موفقانه مورد بررسی و کنجکاوای دقیق قرار داد. من به‌ملایمت و نرمی از آن‌ها دعوت می‌کنم تا مرا غلط ثابت کنند.

در سال ۱۹۶۰، زمانی که ۱۸ سال داشتم و در جزیره کارائیب ترینیداد زندگی می‌کردم، برای اولین بار مولانا انصاری را ملاقات نمودم. مطالعات جسته و گریخته‌ای در ساینس داشتم و از اینکه یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان اسلامی (مولانا) از پاکستان آمده و از ترینیداد دیدن می‌کند و از اینکه در مورد اسلام و ساینس در مسجد قریه‌ی مونتروز سخنرانی دارد بسیار حیرت‌زده شده بودم (مسجد متعاقباً بعد از ایشان به نام مسجد انصاری تغییر نام کرد). واکنش من در مقابل این خبر شکاکنانه بود، زیرا در آن سن جوانی هیچ ارتباط ممکن میان اسلام و ساینس، در ذهنم خطور نمی‌کرد.

آقای انصاری در شب سخنرانی، مرا مبهوت دانش علمی (ساینسی) و همین‌گونه دانش اسلامی خود که من تا اکنون با آن بیگانه بودم، کرد. از آموختن اینکه قرآن بارها و بارها تأکید به مشاهدات عملی (Observation) و استدلال استقرایی (Inductive Reasoning) برای شناخت و رسوخ در طبیعت کرده است، چیزی که امروز تحقیق علمی یاد می‌شود، متعجب شده

بودم. همچنان آموختن این موضوع که کشفیات علمی مدرن در چند قرن اخیر مانند جنین‌شناسی، قبل از قبل در قرآن موجود بوده است، تعجب مرا برانگیخته بود.

سخنرانی مولانا تحت عنوان «اسلام و تمدن غرب» در چهارراهی وودفورد پایتخت ترینیداد و توباگو - بندر اسپانیا (Port of Spain)^۱ - در حضور داشت مخاطبین بسیار و درحالی‌که نخست‌وزیر این کشور آقای ایریک ویلیامز دانش‌آموخته‌ی دانشگاه آکسفورد در پهلویش نشسته بود، تعجب مرا بیشتر و بیشتر برانگیخت. داکتر ویلیامز در رساله‌ی دکترای خود تحت عنوان «سرمایه‌داری و برده‌داری» ضربه شدیدی را به تمدن غربی وارد کرده بود. طوری معلوم می‌شد که نخست‌وزیر دانش‌آموخته، آشکارا تحت تأثیر علمیت مولانا و شرح او از بنیادهای تمدن بی‌خدا، شرک‌آلود، ظالم و بربر غربی که خلاف حقیقت به صورت متکبرانه و فریبنده به شکل بهترین تمدنی که تجربه شده و تجربه خواهد شد جلوه‌نمایی می‌کند، رفته است.

علمیت پویای مولانا و شخصیت دل‌چسب عرفانی و روحانی وی را مجذوب‌کننده یافتم که سبب تغییر در زندگی من شد. او چنان مرا تحت تأثیر قرار داد که من نیز آرزو کردم که عالم اسلام شوم. در نوامبر ۱۹۶۳ در سن ۲۱ سالگی من دانش‌آموز دانشگاه الأزهر در شهر قاهره‌ی مصر که یکی از دانشگاه‌های مشهور اسلامی در سطح جهان بود، شدم. اما در دانشگاه الأزهر معادل دانش اسلامی خیره‌کننده‌ای را که سه سال قبل با مولانا انصاری یافته بودم، نتوانستم بیابم. دانشمندان الأزهر به نظرم چنان آمدند که گویا در زمان گیر

^۱ پایتخت ترینیداد و توباگو (Trinidad and Tobago) هست. (مترجم)

مانده‌اند و با علمیت مولانا از واقعیت عجیب عصر چالش‌برانگیز مُدرن، قابل‌مقایسه نیستند. همچنان آنجا ظرفیت‌های را نیافتیم که بتوانند برای موضوعات مهم عصر مدرن مانند عکس‌العمل اسلامی در مقابل چالش‌هایی که از جانب انقلاب تکنولوژی، ساینس مدرن، انقلاب فمینیسم و غیره رویاروی جهان اسلام است، پاسخ ارائه کنند.

در آگست ۱۹۶۴ مصر را به‌قصد پاکستان به خاطر دانش‌آموزی در محضر مولانا در انستیتوت مطالعات اسلامی علمیه در شهر کراچی، ترک کردم، و این بهترین تصمیمی بود که در زندگی گرفته بودم. (انستیتوت هنوز هم در مرکز اسلامی در بلاک ب حومه کراچی در شمال نظم آباد موجود است).

هفت سال بعد، در ۱۹۷۱، زمانی که ۲۹ سال داشتم درحالی‌که در طول این هفت سال همواره دانش‌آموز ایشان بودم با درجه‌الاجازه‌العالیه فارغ‌شدم و به‌ترینیاد برگشتم. من ایشان را هرگز دوباره در زندگی ملاقات نکردم، زیرا سه سال بعد در ۱۹۷۴ در سن ۶۰ سالگی وفات کردند.

موارد بسیار زیادی در مورد مولانا است که دوست دارم بنویسم و ثبت تاریخ کنم، اما مهم‌تر از همه جوانب، جنبه‌ی زندگی غنی و چندوجهی مذهبی ایشان است، و این همان چیزی است که در رساله‌ی مختصر در مورد موضوع شرح کرده‌ام. این موضوع برایم بسیار اهمیت داشت، نه‌تنها به خاطر دانش متفاوت ایشان که در علوم اسلامی مدرن می‌توانست ممد باشد تا خویشان را از گرفتاری و اندوه ناگوار کنونی فارغ نماید (امروز حتی یک دانشمند اسلامی را نمی‌توان یافت که جرئت کند سیستم فعلی پول حکمی را کاذب، کلاه‌بردار و حرام اعلام نماید)، اما همچنان به خاطر دانش ایشان که نقش مهم در رهنمایی و کمک

من در نوشتن کتاب دجال، مسیح دروغین^۱ داشت، که آخرین کتاب از سلسله یادبود انصاری می باشد.

این رساله را می توان در ضمایم کتابم تحت عنوان «روش شناسی مطالعه قرآن^۲» دریافت نمود.

^۱ Dajjal, the false Messiah.

^۲ Methodology for Study of the Qur'an.

دیباچه‌ی مؤلف

یک‌بار دیگر از دستیار دانشمندم، عالم اسلام حسب الله شفیعی تشکر و قدردانی می‌نمایم. وی کسی است که مهربانانه و با پشتکار به تقاضای من جواب مثبت داده و نظریات مفسران کلاسیک قرآن در مورد موضوع جسد و دابة الأرض را به شکل خلاصه جمع‌آوری نمود. این نظریات خلاصه را می‌توان در ضمایم اول و دوم این کتاب دید. همچنان از دانش‌آموزم گریگوری (Gregoire) سپاسگزاری می‌نمایم که با مهربانی در تصحیح متون این کتاب کمک نمود. از خداوند متعال برای این دو عزیز به خاطر همکاری‌هایشان توفیقات و درجات بلند آرزو می‌نمایم.

آخرین فصل این کتاب را «حرف آخر» عنوان کرده‌ام که شامل یک‌بند بوده و پیام آن نباید از دست برود؛ خصوصاً توسط کسانی که مخاطب آن می‌باشند. از الله ﷻ استدعا دارم تا نوشتن کتب روی در مورد دجال مسیح دروغین را برایم آسان گرداند.

آمین

عمران نزار حسین

جزیره کارائیب ترینیداد

جمادی الآخر ۱۴۴۰/فبروری

دییایچهی مترجم

بنام خداوندی که هوش‌های ژرف به حقیقتش دست نیابند! سپاس‌گذاری را که به همه امور پنهانی داناست، و نشانه‌های آشکار بر وجودش دلالت دارد، خداوندی که به اولاد آدم (ع) نعمت عقل را ارزانی داشت، و تمیز ساخت انسان را تا مانند سایر اتم‌ها و موجودات در قید نظمی خاص نباشد. برای انسان عقل داد تا بر امور خویش مختار باشد و مهنّت این نعمت را میزان و عدل خویش قرار داد. افزون بر این همه نعمت، در میان انسان‌ها پیامبران و امامانی برگزید تا خلق را رهنما و مسیر هدایت از تاریکی‌ها به روشنایی‌ها باشند.

این کتاب اصلاً و اساساً به زبان انگلیسی به تحریر آمده است؛ با یک‌باره خوانش آن، متوجه شدم که به بسیاری از سؤال‌ها، توان پاسخ‌گویی را دارد و حتی قدرت این را دارد تا سؤالاتی را در ذهن برانگیزد که بیدار کننده و تکان‌دهنده هستند، از این رو مصمم شدم تا این یافته‌ها را با کسانی دیگر به زبانی دیگر شریک سازم. طوری که از نام کتاب پیداست، موضع محوری در این کتاب، جسدی می‌باشد که به قول قرآن در تخت سلیمان (ع) قرار داده شده است. اکثراً از مفسرین بزرگ به ندانستن در این موضوع اعتراف کرده‌اند و آن‌هایی هم که نظری راجع به موضوع داده‌اند در نظریات‌شان اختلافات زیادی به چشم می‌خورد که سؤال‌زاینده و مهم انگاشته می‌شوند.

به رسم ادب و احترام، و به پاس زحماتی را که در تهیه، ترتیب، چاپ و نشر این اثر، برادرم هدایت‌الله جان ذاهب متحمل شده‌اند، از ایشان سپاس و قدردانی می‌کنم. از خداوند برای برادرم طول عمر توأم با برکات مادی و معنوی

آرزو دارم.

از درگاه رب العزت تمنا دارم تا بر مردم سرزمینم لطف نماید و برکات مادی و معنوی اش را بر ایشان روزی کند و در آخرین نبرد این مردمان سربلند را در مسیر حق با منجی آخرین توأم بدارد.

آمین

سید میثم تمار

شهر مسکو، فدراتیف روسیه

صفر ۱۴۴۲/میزان ۱۳۹۹

فهرست مطالب

- فصل اول: معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع..... ۱
- فصل دوم: دجال، مسیح دروغین یا ضد مسیح کیست؟..... ۱۱
- فصل سوم: جسدی که بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته بود چه کسی بود؟..... ۱۵
- فصل چهارم: دجال چگونه بشریت را همانند خودش به جسد مبدل می‌سازد؟..... ۲۲
- فصل پنجم: جسد، جنیات و مرگ سلیمان علیه السلام..... ۲۹
- فصل ششم: شرحی بر دابة الأرض..... ۳۷
- ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن..... ۵۱
- ضمیمه ۲: خلاصه‌ی دیدگاه‌های مفسرین کلاسیک قرآن در مورد واقعه‌ی مرگ سلیمان علیه السلام..... ۶۲
- ضمیمه ۳: نظر امین احسن اصلاحی در مورد جسد و دابة الأرض..... ۷۱
- ضمیمه ۴: نظر ابو الأعلى المودودی در مورد دابة الأرض و جسد..... ۷۸
- ضمیمه ۵: نظر محمد اسد در مورد جسد و دابة الأرض..... ۸۸
- ضمیمه ۶: نظر محمد علی در مورد جسد و دابة الأرض..... ۹۳

فصل اول

معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع

کتاب هذا با این هدف مشخص به رشته‌ی تحریر درآمده است تا محترمانه از آن‌هایی که از روش سلفی گری دفاع می‌کنند و همچنان از آن‌هایی که از روش مطالعه قرآن توسط دارالعلوم‌ها دفاع می‌کنند، جواب علمی و تحقیقی در مورد نظریات خویش پیرامون موضوعات جسد و دابة الأرض به دست آوریم.

با اینکه موضوع جسدی که بر تخت سلیمان عليه السلام نشان داده شده بود، در کتاب ما بنام «دجال، قرآن و اول الزمان» مورد بحث قرار گرفته است، باز هم ضرورت احساس کردیم که در یک کتاب جداگانه، این موضوع را با جزئیات بیشتر و به ساده‌ترین شکل ممکن مورد کنکاش قرار دهیم.

این کار را به دلایل مختلف زیر دست گرفتیم؛ نخست آن اینکه دیدگاه ما پیرامون موضوع جسد، نشان‌دهنده‌ی امتحان نهایی در رابطه به مطالعه‌ی دقیق قرآن کریم می‌باشد. نیاز است تا برای برادران و خواهران ما در مذاهب شیعه، سلفی، بریلوی، دیوبندی و همچنان آن‌هایی که نهادهای آموزشی اسلامی بنام‌های دارالعلوم‌ها و دانشگاه‌ها را اداره می‌کنند، یادآور شویم که پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

أنا تارك فيكم ثقلين - أولهما كتاب الله...
ثم قال : وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في
أهل بيتي

ترجمه: من در میان شما دو امانت نفیس و گران بها می گذارم
یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترتم اهل بیتم را. تا وقتی که از این
دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو یادگار من
هیچ گاه از هم جدا نمی شوند!

(صحیح مسلم)

در این جای شکی وجود ندارد که حقیقت قطعی تنها در قرآن است. از این رو
قرآن رهنمای کامل برای امت حضرت محمد ﷺ می باشد که حتی فامیل آن
حضرت را نیز شامل می شود و از همین لحاظ است که پیامبر اکرم ﷺ از
پیروان خویش خواسته است تا به قرآن به صورت محکم چنگ زنند.

از آنجایی که قرآن کریم چنین جایگاه عظیمی در اسلام دارد، اعتبار تمام
فرقه های ذکر شده باید با معیار دانش قرآنی ارزیابی و بررسی شود. چون جسد
در قرآن ذکر شده است، تمام فرقه های اسلامی موظف هستند تا برایمان
به صورت درست در مورد کیستی جسد بگویند.

مایل نیستیم در این کتاب سوابق جامع از دیدگاه های علمی در توضیح این
آیه فوق العاده مهم قرآن کریم را ارائه دهیم. ترجیحاً ما این موضوع را واگذار
می کنیم به محققین آینده ی اسلام، چه شیعه و چه سنی و چه سلفی و چه صوفی،

^۱ مترجم: این حدیث در کتاب اصلی به صورت ناتکمیل آمده بود و بنده آن را به صورت کامل در اینجا
نقل نموده ام.

فصل اول: معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع □ ۳

تا تحقیقات توأم با صداقت، استقلال، بدون ترس و بدون طرف‌داری از کدام جناح و فرقه را انجام داده و نتایج تحقیقات خویش را برای بهره‌وری مخاطبین خویش به دست نشر سپارند.

ما به این خاطر به موضوع جسدی که بر تخت سلطنت نبی سلیمان علیه السلام قرارگرفته بود پرداختیم که توجه اندکی به این موضوع مبذول شده است. از همین جهت است که این موضوع یکی از موضوعات ناآشنا و جدید برای اکثر خوانندگان خواهد بود و بناءً اکثر خوانندگان قبل از اینکه حتی بتوانند کوشش به درک موضوع کنند، باید با شوک با این دانش جدید سازگار شوند.

سرانجام به خاطری به موضوع جسد پرداختیم که این موضوع در طول تاریخ سبب اغتشاش فکری بسیاری از دانشمندان شده است. بناءً، ضرورت ایجاب می‌کرد تا در رابطه به این موضوع روشنی انداخته شود و ما آرزو می‌کنیم که در این کتاب، این آرمان یک‌بار و برای همیشه محقق شود.

دیدگاه ما در مورد رؤیای سلیمان علیه السلام که در آن جسدی بر تختش برایش نشان داده شد و در سوره (ص: آیات ۳۴-۳۵) قرآن کریم در مورد آن صحبت شده است، این است که ربط این جسد را با دجال در این آیه‌ی قرآن می‌توان به وضاحت یافت. اگر جسد در حقیقت دجال باشد، پس این موضوع در قرآن شریف می‌تواند راهگشا برای درک علمی مسئله‌ی فوق‌العاده مهم دجال، مسیح

^۱ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) ترجمه: و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بی‌فکندیم پس به توبه باز آمد. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) ترجمه: گفت پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده ای.

۴ □ قرآن، جسد و دجال

دروغین یا ضد مسیح باشد.

چهارپا می‌پرسد، زیرا چهارپا علم ندارد، که چرا موضوع دجال این قدر مهم است؟ جواب این است که دجال بزرگ‌ترین خطری را مواجه بشریت خواهد کرد که در طول تاریخ بشری نظیرش دیده نشده است:

وَعَنْ عُمَرَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : « مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ أَمْرٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ »

ترجمه: از عمران بن حُصَيْن نقل است که گفت: از پیامبر گرامی اسلام ﷺ شنیدم که گفت: از زمان خلقت آدم ﷺ الی قیامت امری (خطر و فتنه‌ای) بزرگ‌تر از دجال نیست.

(صحیح مسلم)

امام مسلم همچنان روایت می‌کند که خطر دجال تمام نقاط جهان را فرا می‌گیرد (به استثناء مکه و یثرب {مدینه منوره}):

لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ ...

(صحیح مسلم)

موضوع دجال و جسد را در کتاب خویش تحت عنوان «دجال، قرآن و اول

^۱ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانَتْ لَهُمْ بُلَاهُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. الأعراف آية (۱۷۹) ترجمه: بتحقیق، گروه بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ام، آنها دلهایی دارند که با آن نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوشهایی دارند که با آن نمی‌شنوند، «آنان مانند چهار پایانده»، بلکه اینان گمراه ترند، اینان همان غافلانند. (مترجم)

فصل اول: معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع □ ه

الزمان» مورد بررسی قرار داده‌ایم، اما باکمال تعجب دریافتیم که دنیای متفکرین اسلامی کتاب را جدی نگرفته و نقد و پاسخی به آن ارائه ننمودند. بناءً، این کتاب برای برانگیختن محترمانه‌ی آنانی است که با طرز تحقیق و روش ما مشکل دارند و خصوصاً برای کسانی که دروازه‌های مساجد (خصوصاً در انگلستان) را به روی مان می‌بندند تا از پیام و تدریس کتاب الله جلوگیری کنند. اگر دیدگاه‌های ما که در این کتاب ذکر شده‌اند، غلط و نادرست باشد، پس ما از آن‌ها دعوت به عمل می‌آوریم که درست آن را بگویند! اگر آن‌ها بستن دروازه‌های مساجد به روی ما را ادامه دهند، درحالی‌که ناتوانی و یا عدم میل خویش را در پاسخ‌گویی به این کتاب نشان دهند، پس علمیت قلیل و ناکافی آن‌ها آشکار خواهد شد.

البته چالشی که موضوع این کتاب را متمایز می‌سازد روش مناسب برای مطالعه‌ی قرآن کریم است و این چالش به خاطر این مطرح شده است که مؤلف شدیداً معتقد است که امروزه تعداد کثیری از مردم که توسط توده‌های مسلمان بنام علمای اسلام شناخته می‌شوند، در حقیقت قرآن را مطالعه نمی‌کنند. ما در جستجوی چیزی جز تحریک آن‌ها برای تفکر نیستیم، و در نتیجه، می‌خواهیم که کتاب طوری مورد مطالعه قرار گیرد که شایسته‌ای آن است.

کتاب هذا مبنی بر این باور مطلق نوشته شده است که حقیقت همیشه باید پیروز باشد. اگر شرح و تفسیر قرآن را که ارائه داده‌ایم اشتباه و نادرست به درآید، پس زمان زیادی را در بر نخواهد گرفت تا نوشته‌های ما فراموش شوند، اما اگر فهم و شرحی که از قرآن ارائه می‌کنیم درست باشد، پس آن‌هایی که دروازه‌های مسجد را به رویمان می‌بندند، مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند.

قرآن نه تنها این مسئله را فاش می‌کند که الله ﷻ، سلیمان (علیه السلام) را با انداختن جسد بر کرسی اش مورد آزمایش قرار داده است (سوره ص: ۳۴)، بلکه این را نیز آشکار می‌سازد که سلیمان (علیه السلام)، به حیث داناترین مردمان، فوراً حکمت این رؤیا را درک کرد و به سرعت واکنش مناسب را از خود نشان داد. در آیه‌ی بعدی قرآن شریف (سوره ص: ۳۵)^۱ از واکنش سلیمان (علیه السلام) باخبر می‌شویم که ایشان دعا می‌کنند و می‌گویند: بعد از من هیچ‌کس دیگر پادشاهی‌ام را به ارث نبرد. به محض درگذشت سلیمان (علیه السلام) دولت مقدس اسرائیل دچار جنگ داخلی می‌شود و به دو دولت تجزیه می‌شود و پس از آن هیچ‌گاه دوباره احیاء نشد.^۲

از آنجایی که هیچ‌کس پادشاهی سلیمان (علیه السلام) را به ارث نبرد، روشن است که الله ﷻ دعای سلیمان (علیه السلام) را پذیرفته و درخواستش را اجابت فرموده است. این کتاب به مطالعاتی در مورد جسد و واکنش سلیمان (علیه السلام) به رؤیایش اختصاص یافته است که هدف اصلی ما در نگارش کتاب نشان دادن کاربرد مناسب برای مطالعه‌ی قرآن شریف است.

در این موضوع مشخص و کنکاش در مورد جسد، روش مناسب مطالعه‌ی قرآن متقاضی این است که بعضی پرسش‌های را مطرح کنیم: چرا سلیمان (علیه السلام)

^۱ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ ترجمه: و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بی‌فکندیم پس به توبه باز آمد. (مترجم)

^۲ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) ترجمه: گفت پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای. (مترجم)

^۳ مترجم: برای اینکه غلط‌فهمی نشود، دولت کنونی سرزمین‌های اشغالی یک دولت صهیونیستی و غاصب می‌باشد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

فصل اول: معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع □ ۷

پس از دیدن رؤیا واکنشی را نشان داد که در قرآن تذکر یافته است؟ و چرا وی از الله ﷻ خواست تا پادشاهی او را هیچ‌کسی به ارث نبرد؟ از آنجایی که قرآن در مورد کیستی جسد توضیح نمی‌دهد و نه کدام توضیح حقیقی در احادیث نبوی ﷺ وجود دارد و چون در هر دو منبع (قرآن و احادیث) به صورت درست آشکار نشده است که چرا سلیمان علیه السلام چنین واکنشی در مقابل رؤیا نشان دادند، مفسران قرآن مشمول بر مفسران گذشته، همواره نظریات خاص خود را در ارتباط به این موضوع داشته‌اند. آن‌ها همین‌گونه در مورد مرگ سلیمان علیه السلام این کار (تفسیر) را انجام داده‌اند؛ جنیات از مرگ سلیمان علیه السلام آگاهی نداشتند و بناءً به کار خود ادامه دادند تا اینکه دابة الارض عصای آن حضرت علیه السلام را خورد و سپس دریافتند که سلیمان علیه السلام وفات یافته است.

دستیار دانش‌آموخته‌ام، آقای حسب الله شفیعی به مهربانی برای خوانندگان گرامی تفاسیر گوناگونی را مرتبط به هر دو موضوع، در این کتاب به عنوان ضمایم اول و دوم تهیه دیده است تا خوانندگان از آن مستفید شوند.

افزون بر این، نیاز احساس کردیم که علاوه بر خلاصه‌ی تفاسیر گذشتگان در این دو ضمایم، نظریات چهار عالم معاصر را که مفسران قرآن نیز هستند، در مورد جسد و دابة الارض، تهیه بینیم. از آن جمله سه دانشمند هریک ابوالاعلی مودودی، امین احسان اصلاحی و محمدعلی از شهر مشهور لاهور پاکستان می‌باشند، اما چهارمی محمد اسد نام دارد که یک یهودی اروپایی مسلمان شده می‌باشد که به امت اسلام و پیروان پیامبر گرامی اسلام ﷺ پیوسته است. نظریات محمدعلی را به خاطری شریک ساختیم که او یکی از پیروان

نهضت احمدیهٔ مرزا غلام احمد^۱ می‌باشد که چالش قوی در علم آخر زمان برای جهان اسلام وارد نموده‌اند؛ بناءً برای خوانندگان لازم است که با نظریات علمی احمدیه آشنایی داشته باشند؛ خصوصاً در ارتباط به این دو موضوع مهم. روش درست مطالعه‌ی قرآن این است که وقتی الله ﷻ و پیامبرش ﷺ آیه‌ای را تفسیر کرده باشند، این تفسیر به حیث آخرین حرف در مورد موضوع شناخته می‌شود.

اما، وقتی الله ﷻ و پیامبرش ﷺ آیه‌ای از قرآن را به گونهٔ مؤثر تفسیر نکرده باشند، پس نظریات متفاوت در این زمینه حتی از مفسرین قدیمی به حیث حرف اول و آخر تفسیر کلام الهی شمرده نمی‌شوند. بلکه، هر مرد و زن مؤمن حق دارد که برای مطالعه و فهم عمیق قرآن تلاش کند تا سرانجام به مرحله‌ای از علمیت برسد که بتواند درک و برداشت درست از آیات قرآن داشته باشد. در این مرحله‌ی کوشش علمی است که آیاتی چون آیات ۳۴، ۳۵ و ۳۸ سورهٔ ص به اساس تلاش‌های آزادانه مورد تفحص و کنکاش قرار گرفته می‌توانند.

به‌هیچ‌وجه مناسب یا درست نیست، تا تلاش علمی برای تفسیر آیات قرآن شریف محدود به تمرینات لغت‌شناسی در کتاب‌های تفسیر شود.

ان شاء الله، در این کتاب نشان خواهیم داد که فراتر از تفاسیر گذشته نیز دانش و تفسیر قرآنی وجود دارد و فقط آن‌هایی که تفکر می‌کنند و مورد رحمت قرار گرفته‌اند، می‌توانند از این فیوضات بهره‌مند شوند.

مسلمانان سلفی نظر به روش خودشان در ارتباط با مطالعه‌ی قرآن و احادیث

^۱ میرزا غلام احمد (1835-1908)، بنیان‌گذار و «مسیح و مهدی موعود» نزد جماعت احمدیه است. جماعت احمدیه نام فرقه‌ی منتسب به اسلام است. (مترجم)

فصل اول: معرفی جسد و روش مطالعه‌ی موضوع □ ۹

نبوی و این‌که اقرار می‌دارند که هیچ روش و تفسیر جدید از قرآن و حدیث تأیید شدنی نیست، مجبور هستند بپذیرند که آن‌ها هیچ‌گاه در مورد کیستی و چیستی جسد نخواهند دانست.

روش ما در ارتباط مطالعه‌ی قرآن و حدیث متفاوت است. وقتی توضیحات واقعی در زمینه وجود نداشته باشد، خویشان را مؤظف می‌دانیم تا تفکر کرده و به این ترتیب دنبال رسوخ در موضوع متذکره شده و به دنبال فهم آن باشیم. مطالعه‌ی جسد را با این یادآوری برای خوانندگان گرامی آغاز می‌کنیم که قرآن خودش متذکر شده است که دارای دو گونه آیات است. در حقیقت این موضوع در مورد سایر کتب مقدس نیز صادق است، زیرا همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ
وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي
الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل
عمران: ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد، پاره‌ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است، آن‌ها اساس کتاب‌اند و (پاره‌ای) دیگر متشابهات‌اند (که تأویل‌پذیرند)، اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند (آنانی

۱۰ □ قرآن، جسد و دجال

که) می گویند ما بدان ایمان آوردیم همه (چه محکم و چه متشابه)
از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود.

فصل دوم

دجال، مسیح دروغین یا ضد مسیح کیست؟

از آنجایی که مسیح واقعی (علیه السلام) از اورشلیم (بیت المقدس) بر جهان حکمروایی خواهد کرد، و بناءً دولت جانشین دولت مقدس اسرائیلی خواهد بود که توسط پیامبران بنی اسرائیل داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) تأسیس شده بود، نتیجه‌ی غیرقابل اجتناب این است که دجال به حیث یک موجود شرور در تلاش است تا از اورشلیم با حکمروایی بر دولت اسرائیل فعلی (رژیم غاصب صهیونیست فعلی) دنیا را رهبری کرده و آن را به صورت دروغین همان دولت مقدس اسرائیل داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) نشان دهد...

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ﷺ از او بنام المسيح الدجال نام برده است. در نتیجه‌ی این نام‌گذاری می‌دانیم که دجال یک موجود شرور و شیطانی است که می‌خواهد شخصیت عیسی بن مریم (علیه السلام) را جعل کرده و (خود را به حیث عیسی (علیه السلام) جا زند).

همچنان، حضرت محمد ﷺ پیشگویی کرده‌اند که وقتی عیسی (علیه السلام) رجعت کند، به حیث یک حاکم عادل رجعت می‌کند.

لا تقوم الساعة حتى ينزل فيكم ابن مریم حکماً مقسطاً...

قیامت برپا نخواهد شد تا اینکه پسر مریم در میان شما به عنوان حاکم عادل فرود آید.

(صحیح مسلم)

دیدگاه ما این است که حکمرانی مسیح (علیه السلام) بر دولتی جز یک دولت مقدس نخواهد بود (که نام دیگر دولت مقدس، دولت خلافت می باشد) و چنین دولت مقدسی باید در بیت المقدس تأسیس شود. قرآن کریم به یک دولت مقدس بزرگ و یا پادشاهی که خداوند ﷻ برای بنی اسرائیل به حیث فرزندان ابراهیم^۱ (علیه السلام) داده است، اشاره می کند.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ
إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (النساء: ۵۴)
ترجمه: آیا آنان با مردمی حسد می ورزند که خدا از فضلش به
آنان عطا کرده است؟ تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت
دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی (که شاهی یا دولتی بنام دولت
مقدس اسرائیل است) بخشیدیم.

قرآن دوباره به آن پادشاهی که داوود (علیه السلام) حاکمش بود، اشاره می کند و اظهار می دارد که الله ﷻ به آن دولت، قدرت و نیرو بخشیده است:

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخُطَابِ (ص: ۲۰)

^۱ مترجم: برای اینکه سوء برداشت نشود آل ابراهیم (علیه السلام) هم یهودیان و هم اعراب [و بالأخص سادات یعنی اولاد امام علی (علیه السلام) و بی بی فاطمه الزهرا را در بر می گیرد که یهودیان از نسل یعقوب (علیه السلام) هستند و اعراب از نسل اسماعیل (علیه السلام)].

فصل دوم: دجال، مسیح دروغین یا ضد مسیح کیست؟ □ ۱۳

ترجمه: و حکومتش را محکم و استوار ساختیم و به او حکمت و منصب داوری عطا کردیم.

از آنجایی که مسیح واقعی (علیه السلام) از اورشلیم (بیت المقدس) بر جهان حکمروایی خواهد کرد، و بنای دولت جانشین دولت مقدس اسرائیلی خواهد بود که توسط پیامبران بنی اسرائیل داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) تأسیس شده بود، نتیجه‌ی غیرقابل اجتناب این است که دجال به حیث یک موجود شرور در تلاش است تا از اورشلیم با حکمروایی بر دولت اسرائیل فعلی (رژیم غاصب صهیونیست فعلی) دنیا را رهبری کرده و آن را به صورت دروغین دولت مقدس اسرائیل داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) نشان دهد. این موضوع را در کتاب‌های گوناگون در مورد آخرالزمان شناسی اسلامی شرح کرده‌ایم؛ مثلاً بیت المقدس در قرآن^۱، دجال، قرآن و اول الزمان و غیره.

از این رو برای اینکه دجال بتواند موفقانه هویت مسیح را جعل کرده و خود را مسیح معرفی کند، باید از یک دولت مقدس به مرکزیت بیت المقدس حکومت کند.

اکنون (پس از اینکه در مورد دجال صحبت شد)، بیایید آیت قرآن را مبنی بر اینکه از سوی الله ﷻ خوابی برای سلیمان (علیه السلام) نشان داده شد که در آن خواب، جسدی را بر تخت پادشاهی خویش دید، بررسی کنیم:

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ * قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَأَ يَنْبَغِيَ لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ص: ۳۴-۳۵)

^۱ این کتاب را قبلاً مصطفی گودرزی به فارسی بنام بیت المقدس در قرآن ترجمه کرده است.

ترجمه: و به راستی سلیمان را آزمودیم، زمانی که بر تختش
جسدی را انداختیم و او آنگاه به درگاه خدا رجوع کرده و دعا
کرد که پروردگارا! مرا بیمارز و حکومتی (پادشاهی مقدس
اسرائیل) را به من ببخش که بعد از من هیچ کسی نتواند جانشین
آن شود (و قادر به ساختن چنین حکومتی شود)؛ یقیناً تو بسیار
بخشنده‌ای.

برای خواننده‌ی محترم باید واضح باشد که سلیمان علیه السلام دو چیز را در این
رؤیا شناسایی کرد.

نخست اینکه جسد کاملاً یک موجود شیطانی و شرور بوده است؛
دوم اینکه جسد می‌خواسته است تا پادشاهی مقدس اسرائیل را به ارث ببرد.
نگرانی و پریشانی سلیمان علیه السلام بالاثر این رؤیا و انزجار وی از احتمال اینکه
این جسد گاهی بتواند در مأموریت خویش برای حکمرانی اسرائیل مقدس
کامیاب شود، آن قدر زیاد بوده است که او بلافاصله به نیایش پرداخت و از
خداوند متعال خواست که بعد از من هیچ کس دیگری نتواند جانشین این
پادشاهی گردد. از این رو او نزول و سقوط اسرائیل مقدس را بر جانشین شدن
احتمالی جسد شیطانی ترجیح داد.

آن جسدی که برای سلیمان علیه السلام طوری نشان داده شد که بر تختش نشسته
است، چه کسی می‌تواند باشد؟ در فصل بعدی سعی می‌کنیم تا به این سؤال
نهایت مهم پاسخ ارائه کنیم.

فصل سوم

جسدی که بر تخت سلیمان (علیه السلام) نشسته بود چه کسی بود؟

در نتیجه‌ی استفاده از روش خویش برای مطالعه‌ی قرآن، دریافتیم که جسدی که برای سلیمان (علیه السلام) بر تختش نشان داده شد، دجال یا همان مسیح دروغین است؛ و خدا بهتر می‌داند.

دیدگاه ما این است که دجال، یک جسد بوده، روحی همانند انسان‌ها ندارد، و این چیزی است که او را جسد ساخته است؛ و خدا بهتر می‌داند.

وقتی بر موسی (علیه السلام) ندا آمد که به کوه سینا برود تا با خداوند (تعالی) ملاقات کند، کسی بنام سامری که ظاهراً مهارت بلند در مهندسی (انجینیری) داشته است، از بنی اسرائیل تقاضا کرد تا همه طلاهایشان را به او بدهند. پس از آن گوساله‌ی طلایی را ساخت و متعاقباً به محض ساختن گوساله آن را به بنی اسرائیل عرضه کرد و اعلام داشت که این گوساله خدای شما و خدای موسی (علیه السلام) است! وی چنان مهارت بالای در ساخت گوساله از خود نشان داد که وقتی باد می‌وزید، از گوساله آوازی می‌برآمد که گویا گوساله‌ی زنده‌ای صدای (موو) را سر می‌دهد!

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى
فَنَسِيَ (طه: ۸۸)

پس برای آنان گوساله‌ای که جسد بود و صدای گاو داشت
بیرون آورد، آنگاه (او و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود
موسی است که (موسی آن را) فراموش کرده (و به همین خاطر
فراموشی برای طلب معبود به‌طور رفت).

قرآن بیان می‌دارد که گوساله‌ی طلایی یک جسد بود؛ یک جسم بدون زندگی
و یا یک بدن بدون روح.

اما در مورد رؤیا، جسدی که بالای تخت سلیمان (علیه السلام) دیده شد، نمی‌توانست
گوساله باشد، بلکه باید انسان می‌بود زیرا تنها یک انسان می‌تواند در تلاش به
ارث بردن شاهی باشد.

قرآن همچنان یک جسد را به حیث بدنی به معرفی گرفته است که غذا
نمی‌خورد:

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ (الأنبياء: ۸)

ترجمه: و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان (هم)
نبودند

جسدی که بالای تخت سلیمان (علیه السلام) نشسته بود و برای سلیمان (علیه السلام) طوری
معلوم شد که می‌خواهد حکومتش را به ارث ببرد باید یک شخص باشد، نه فقط
یک بدن بدون زندگی، بناً باید غذا بخورد.

آن جسدی را که خداوند ﷻ به سلیمان (علیه السلام) نشان داد، چه کسی و چه چیزی

فصل سوم: جسدی که بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته بود چه کسی بود؟ □ ۱۷

می‌تواند باشد؟

در نتیجه‌ی استفاده از روش خویش برای مطالعه‌ی قرآن، دریافتیم که جسدی که برای سلیمان علیه السلام بر تختش نشان داده شد، دجال یا همان مسیح دروغین می‌باشد؛ و خدا بهتر می‌داند. اگر ما در تأویل خویش درست باشیم، پس در میان آیات متشابهات، آیت مربوط به جسد می‌تواند یکی از مهم‌ترین آیات قرآن کریم باشد. این به خاطری است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان داشته است که دجال بنی آدم را با چنان فتنه‌ها مواجه خواهد ساخت که بزرگی آن از زمان آدم علیه السلام تا قیامت بی‌نظیر است.

بدین نتیجه رسیدیم، زیرا دجال یک موجود شرور و شیطانی به معرفی گرفته شده است و به خاطر ادعای مسیح بودن باید از اورشلیم بالای دولت اسرائیل حکمرانی کند و آرزو کند که ادعای جعلی او از طرف یهودیان و همچنان از سوی مسیحیان صهیونیستی که متحدین یهودیان‌اند، پذیرفته شود.

اگر تأویل ما مبنی بر اینکه جسد همان دجال، مسیح دروغین است، غلط باشد، پس منتقدین ما باید در مورد کیستی و چیستی جسدی بگویند که سبب شد سلیمان علیه السلام چنین دعا کند؟

پیامدهای دجال به حیث جسد انسانی چه می‌تواند باشد؟

از آنجایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که دجال یک یهودی خواهد بود و اینکه او یک مرد جوان و قوی هیكلی است که موهای سرش بر کناره‌های گوش‌هایش چنان که تورات برای مردها دستور داده است آویزان خواهد بود، نتیجه‌ی غیرقابل اجتناب این خواهد بود که دجال خود را به شکل بشر عرضه می‌دارد. وقتی به او بنگریم، چیزی جز یک انسان را نخواهیم دید، اما ما از قرآن

می فهمیم که او یک جسد است. از این رو این سؤال پیش می آید: اگر دجال بشر باشد و همچنان جسد باشد، چگونه می توان او را از یک انسان عادی تمیز کرد؟ جواب ما این است که تمیز تنها مبنی بر روح، روح والای الهی، که الله ﷻ در هر انسان دمیده است صورت گرفته می تواند، که در نتیجه ی آن یک انسان نه تنها که می تواند مانند سایر موجودات حیه ببیند، بشنود و هوش خود را به نمایش بگذارد، بلکه دارای قدرت دید، شنیدن و تفکر اضافی^۱ نیز است:

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ
قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (سجده: ۹)

ترجمه: آنگاه او را (از جهت اندام) درست و نیکو نمود، و از روح خود در وی دمید و برای شما گوش و چشم و قلب آفرید در حالی که اندک سپاس گزاری می کنید .

قرآن کریم به ظرفیت دید داخلی که جایگاه آن قلب می باشد اشاره دارد :

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ
يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي
الصُّدُورِ (الحج: ۴۶)

ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده اند تا برای آنان دل هایی (بیدار و بینا) پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش هایی که با آن (اندرزها

^۱ منظور از فراست است که توسط چشم قلب می توان دید، توسط گوش قلب می توان شنید و توسط فراست قلبی می توان تفکر کرد. (مترجم)

فصل سوم: جسدی که بر تخت سلیمان (علیه السلام) نشسته بود چه کسی بود؟ □ ۱۹

را) بشنوند؟ حقیقت این است که دیده‌ها کور نیست بلکه دل‌هایی
که در سینه‌هاست، کور است!

همچنین الله ﷻ هشدار می‌دهد که او می‌تواند بر قلب‌ها مهر نهد، طوری که
ظرفیت درونی برای دیدن، شنیدن و برای دریافت علم را دارا نباشد:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ (البقره: ۷)

ترجمه: خدا (به کیفر کفرشان) بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر
نهاد، و بر چشم‌هایشان پرده‌ای (از تاریکی است که فروغ هدایت
را نمی‌بینند)، و برای آنان عذابی بزرگ است.

دیدگاه ما این است که دجال روحی همانند روح انسان را دارا نمی‌باشد و این
چیزی است که او را جسد می‌سازد، البته الله ﷻ بهتر می‌داند.

چون پیامبر ﷺ او را موجود شرور و شیطانی معرفی کرده است، دلالت بر
این دارد که او این‌گونه (شرور و شر) خلق شده است و از این‌رو هیچ‌گونه
مسئولیتی در قبال اعمالش ندارد. او به حیث یک موجود اخلاقی خلق نشده
است، از این‌رو اعمال او واجد شرایط کردار انسانی نیست. پیامد این است که
او همانند انسان مختار و آزاد به عمل خویش نیست. او از خود خواست آزادانه
و اراده‌ی خودمحور ندارد. او همچنان ظرفیت تفکر و تعقل آزادانه‌ای را که
انسان‌ها دارند، دارا نمی‌باشد. به عبارت دیگر، دجال، جسد، طوری عمل می‌کند
که خلق شده است. او را بیشتر می‌شود شبیه به یک روبات خودکار که پروگرام
شده باشد، تشبیه کرد.

پیامدهای بیشتر

نتیجه‌ی دیگر دیدگاه ما مبنی بر جسد بودن دجال این است که دجال می‌خواهد تا انسان‌ها را مانند خویش به جسد مبدل کند.

قرآن اکیداً هشدار می‌دهد که اکثریت انسان‌ها به سطح چارپای تقلیل می‌یابند که مستحق آتش‌اند و این یک هشدار است که بیشتر متوجه کسانی می‌باشد که در نشان دادن عکس‌العمل مناسب در مقابل فتنه‌های دجال ناکام‌اند. وقتی جهان معاصر اسلام و به‌خصوص بینش‌ها و پاسخ‌های منفی در مقابل تلاش خود برای آموزش و تبیین حقیقت جهان امروز را بررسی می‌کنم، روشن می‌شود که بسیاری از مسلمانان همین اکنون به سطح چارپایان تقلیل یافته‌اند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (الأعراف: ۱۷۹)

ترجمه: و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم (زیرا) آنان را دل‌هایی است که به‌وسیله آن (معارف الهی را) در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن (حقایق و نشانه‌های حق را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به‌وسیله آن (سخن خدا و پیامبران را) نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایان‌اند بلکه گمراه‌ترند؛ اینان‌اند که بی‌خبر و غافل (از معارف و آیات خدای) اند.

قرآن برای کسانی که نایبایی باطنی (قلبی) دارند و مانند دجال به جسد مبدل شده‌اند، هشدار می‌دهد که در جهان دیگر نیز نایبنا خواهند بود:

فصل سوم: جسدی که بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته بود چه کسی بود؟ □ ۲۱

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا
(الأسراء: ۷۲)

ترجمه: و کسی که در این دنیا کوردل باشد، در آخرت هم کور
و گمراه تر است.

آن‌هایی که چشم دارند اما دیده نمی‌توانند در حقیقت همانند دجال به جسد
مبدل شده‌اند. پس دجال چگونه بشر را به ناپیایی باطنی (کوردلی) تقلیل
می‌دهد؟ چگونه دجال مردم را وادار می‌کند که تفکر را رها کنند تا خودش
برای آن‌ها فکر کند و چگونه آزادی اراده از بشر را سلب می‌کند که نتواند برای
زندگی خویش خود تصمیم مناسب گیرند و خودش (دجال) برای آن‌ها تصمیم
اتخاذ نماید؟ ما باید دریابیم که چرا توده‌ی مردم به هر سازی که دجال می‌زند
می‌رقصند. بناءً، موضوع مهم و حیاتی برای خوانندگان این است که باید درکی
از راهبردهایی دجال برای مبدل ساختن انسان‌ها به جسدی مانند خودش داشته
باشند، و ذیلاً روی همین موضوع مهم و حیاتی بحث خواهیم کرد.

فصل چهارم

دجال چگونه بشریت را همانند خودش به جسد مبدل می‌سازد؟

هیچ مسلمانی در جهان مدرن بیشتر از ملکام اکس^۱ بینش دقیق‌تری در مورد جسد نداشته است. تقریباً ۶۰ سال قبل ملکام اکس با توصیف درخشان خود از برده‌ی خانگی و تفاوت آن با برده‌ی مزرعه دنیا را متحیر کرد. در واقع برده‌ی خانگی ملکام یک جسد است، زیرا هم بدن و هم روح وی برده است.

گویا اولین و رایج‌ترین شیوه‌ای که دجال از طریق آن به هدف خود یعنی مبدل ساختن انسان به یک جسد مانند خودش نائل می‌آید، وسوسه کردن و کشانیدن مردم به گناه است که منجر به از بین رفتن نور باطنی می‌شود. گناهای چون ربا یا سود خواری، که قرضه‌گیری و یا قرضه دهی پول مع سود و یا هم تصاحب املاک مردم به نیرنگ است و گناهای چون زنا، که آمیزش جنسی با کسی است که آمیزش جنسی شرعاً با او جواز ندارد؛ نه در پیوند ازدواج با او است و نه هم ملک الیمین او است.

^۱ برای معلومات بیشتر، مقاله‌ی بنده تحت عنوان «ملکام اکس و پیام‌های وی برای ما» را در وب‌سایت مبارزه (mubareza.com) مطالعه کنید. (مترجم)

فصل چهارم: دجال چگونه بشریت را همانند خودش به جسد مبدل می‌سازد؟ □ ۲۳

اما بارزترین سلاحی که همواره از آن کار می‌گیرد این است که مؤمن را متقاعد سازد تا زندگی دنیا را انتخاب نماید؛ ترجیح دادن زندگانی دنیا بر زندگانی آخرت.

قرآن به آنانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند، شدیداً هشدار می‌دهد که این کار سبب تقلیل انسان به یک کافر خواهد شد. کلمه‌ی کافر روی پیشانی، وسط دو چشم دجال نوشته شده است، بناءً او بیشترین خطر را متوجه ایمان مؤمنان می‌کند.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (ابراهیم: ۳)

ترجمه: همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند آن را (با وسوسه و اغواگری) کج نشان دهند؛ اینان در گمراهی دوری هستند.

اما، دجال به این هدف خویش (جسد سازی انسان) توسط فرآیند متداوم شستشوی مغزی به‌سادگی می‌رسد که در نتیجه‌ای آن مردم دیگر برای خویشتن فکر نمی‌کنند و در زندگی توانایی انتخاب مستقلانه را از دست می‌دهند. دجال مردم را چنان شستشوی مغزی می‌دهد که بتواند برای مردم به‌جای خودشان فکر کند و بتواند (استقلال اراده را از آن‌ها گرفته و همه‌چیز را خودش) برای آن‌ها انتخاب کند. با موفقیت بیشتر دجال در این مأموریت، سرانجام جامعه جهانی هویدا می‌شود که در آن بشریت چنان شستشوی مغزی شده‌اند که زندگی بی‌خدایی را انتخاب می‌کنند؛ زندگی که خالی از درک حقیقت جهانی است که در آن زندگی می‌کنند. بعداً آن‌ها به هر سازی که دجال بنوازد می‌رقصند و

هرکس از رقصیدن (به ساز دجال) ابا ورزد، مانند ونزوئلا مورد حمله و مجازات قرار خواهند گرفت.

آن دسته خوانندگانی که هنوز ظرفیت تفکر را دارند، می‌دانند که دجال تا حد زیادی مأموریت خویش را به پایه‌ی اکمال رسانیده است. سایرینی که ظرفیت تفکر و تعقل را ازدست داده‌اند و آن‌هایی که تفکر را به خاطر اینکه مانع لذات این جهان‌شان می‌شود رها کرده‌اند، چنان گمراه شده‌اند که نمی‌توانند ببینند که دجال مغز متفکری است که سبب به وجود آمدن جامعه‌ی جهانی امروزی (جامعه جهانی بی‌خدا) شده است.

به همان روشی که دجال شیاطین جنی را فریب می‌دهد تا برای تطبیق پلان‌های او کار کنند، تعداد کثیری از مردم را که در آزمایش (الهی) خویش ناکام بوده‌اند، فریب داده است؛ بهترین نمونه‌ی آن جهاد جعلی در سوریه، شرک دولت مدرن (دولت-ملت و قوانین آن) و ربا یا سود در سیستم پولی می‌باشد.

هر دو، جن و انس، ظرفیت تفکر و تعقل را دارا می‌باشند تا با ترک پیروی کورکورانه از دجال خدمتگزار وی نباشند، (بناءً) هر دو، جن و انس، در صورتی که دجال آن‌ها را فریب دهد و آن‌ها به جای پیروی از حقیقتی که از سوی الله ﷻ نازل شده است از وی پیروی کنند، در مقابل پروردگار در روز قیامت مسئول هستند.

وضعیتی که در آینده‌ی نه‌چندان دور در انتظار بشر است خطرناک‌تر و بدتر از امروز خواهد بود. (در این وضعیت آمدنی) میلیون‌ها اطفالی بزرگ خواهند شد که ظرفیت تفکر و تعقل ندارند، چون سیستم فکری و دماغی آن‌ها توسط

تلفن‌های هوشمند، اینترنت بی‌سیم و غیره تخریب می‌شود.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ
بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (الاعراف: ۱۷۹)

ترجمه: و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ
آفریده‌ایم (زیرا) آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن (معارف الهی
را) در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن (حقایق و نشانه‌های
حق را) نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن (سخن خدا
و پیامبران را) نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایان‌اند بلکه گمراه‌ترند؛
اینان‌اند که بی‌خبر و غافل (از معارف و آیات خدای) اند.

ملکام اکس و جسد

هیچ مسلمانی در جهان مدرن بیشتر از ملکام اکس بینش دقیق‌تری در مورد
جسد نداشته است. تقریباً ۶۰ سال قبل، ملکام اکس با توصیف درخشان خود
از برده‌ی خانگی و تفاوت آن با برده‌ی مزرعه دنیا را متحیر کرد. در واقع برده‌ی
خانگی ملکام یک جسد است، زیرا هم بدن و هم روح وی برده است. (ملکام
اکس می‌گوید):

بنابراین شما دو نوع زنگی (سیاه‌پوست) دارید؛ قدیمی و جدید. اکثر
شما با نوع قدیمی آن آشنا هستید. وقتی در مورد او در تاریخ در جریان
برده‌داری می‌خوانید نام او کاکا تام (Uncle Tom) بود. او زنگی خانگی
بود. و در جریان برده‌داری شما دو نوع زنگی داشتید؛ یکی برده‌ی خانگی
بود و یکی دیگر برده‌ی مزرعه.

برده‌ی خانگی معمولاً نزدیک ارباب و یا صاحبش زندگی می‌کرد. مانند

اربابش لباس می‌پوشید. لباس‌های دست‌دوم اربابش را می‌پوشید. غذایی را تناول می‌کرد که اربابش در میز غذاخوری (سفره) به‌جای می‌گذاشت. و در خانه‌ی اربابش زندگی می‌کرد، احتمالاً در زیرزمینی یا در ایوان خانه، اما بازهم در خانه‌ی اربابش زندگی می‌کرد.

زمانی که برده‌ی خانگی خود را به معرفی می‌گرفت، همواره خویش را طوری به معرفی می‌گرفت که اربابش خویش را معرفی می‌کرد. وقتی اربابش می‌گفت: «ما غذای خوب داریم»، زنگی خانگی می‌گفت: «بله! ما انواع غذاهای خوب داریم». وقتی ارباب می‌گفت: «ما خانه‌ی خوب داریم»، زنگی خانگی می‌گفت: «بله! ما خانه‌ی خوب داریم». وقتی اربابش مریض می‌شد، زنگی خانگی نیز بسیار تلاش می‌کرد تا احساس مریضی را با اربابش شریک سازد و می‌گفت: «چه خبر شده ارباب، آیا ما مریض هستیم؟» درد و مریضی اربابش درد و مریضی خودش بود. و این برای زنگی خانگی دردآورتر بود که اربابش مریض باشد تا اینکه خودش مریض باشد. وقتی که خانه‌ی اربابش آتش می‌گرفت، آن زنگی بیشتر از اربابش برای خاموش کردن آتش تلاش می‌کرد؛ تا جایی که حتی حیاتش را هم به خطر مواجه می‌کرد.

اما یک نوع زنگی دیگر در بیرون خانه یعنی در مزرعه دارید. زنگی خانگی اقلیت بود. توده‌ها؛ زنگی مزرعه شامل توده‌ها می‌شد. آن‌ها اکثریت بودند. وقتی ارباب مریض می‌شد، آن‌ها دعا می‌کردند که بمیرد. (خنده در جریان سخن‌رانی). وقتی خانه‌ی ارباب آتش می‌گرفت، آن‌ها دعا می‌کردند که باد بیشتر بوزد و شعله‌ی آتش را فروزان‌تر کند تا خانه‌ی ارباب زودتر بسوزد.

اگر کسی به سراغ زنگی خانگی می‌آمد و می‌گفت: «بیا که برویم، بیا که (از زندگی بردگی) جدایی اختیار کنیم»، طبیعتاً کاکا تام می‌گفت: «بروم، به کجا؟ بدون اربابم چه می‌توانم کنم؟ کجا زندگی خواهیم کرد؟ چگونه خویشتن را ببوشانم؟ چه کسی مواظب من خواهد بود؟» این زنگی

فصل چهارم: دجال چگونه بشریت را همانند خودش به جسد مبدل می‌سازد؟ □ ۲۷

خانگی بود. اما وقتی به زنگی مزرعه برخورد می‌کردید و می‌گفتید: «بیا که برویم، بیا که (از زندگی بردگی) جدایی اختیار کنیم». او از شما نمی‌پرسید کجا و چگونه؟ او می‌گفت: «بله! بیا که برویم»، و آن (محواره) همان‌جا تمام می‌شد.

امروزه نوعی از زنگی خانگی قرن بیستم را دارید؛ کاکا تام قرن بیست. او امروز به همان اندازه کاکا تام است که ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال قبل (زنگی‌های خانگی) کاکا تام بود؛ فقط (تمایز در این است) که او کاکا تام مدرن است. آن کاکا تام فقط یک شال را دور سرش می‌پیچاند اما این کاکا تام به‌جای آن شال، یک کلای‌گرد را در سرش می‌گذارد. وی (کاکا تام) زیرک است. همانند شما (مخاطبین سفیدپوست) لباس می‌پوشد. درست همانند شما عبارات را به کار می‌برد و به زبان شما صحبت می‌کند. او کوشش می‌کند تا از شما هم برتر تر صحبت کند. او با لهجه و طرز بیان مشابه (شما) صحبت می‌کند. و وقتی شما می‌گویید: «ارتش شما»، او می‌گوید: «ارتش ما». او کسی را نیافته که از او دفاع کند، اما هرزمانی که شما می‌گویید «ما»، او می‌گوید: «ما»؛ «رئیس‌جمهور ما»، «دولت ما»، «مجلس سنای ما»، «وزیر ما» و خلاصه «این‌وآن ما». البته که او هیچ‌گاهی در این «ماها» چوکی‌ای به دست نیاورده است و حتی در آخر قطار آن هم جایی ندارد. پس این است زنگی قرن بیستم. وقتی برایش «شما» را به شکل شخصی، منفرد، و یا جمع به کار برید، او این واژه را با اضافه کردن «شما» به کار می‌بندد. وقتی شما می‌گویید تو به مشکل دچار هستی، او می‌گوید: «بله! ما به مشکل دچار هستیم».

اما درصحنه نوعی دیگری از سیاه‌پوستان نیز وجود دارد. اگر شما بگویید شما دچار مشکل هستید، او می‌گوید: «بله! شما دچار مشکل هستید». (خنده در جریان سخن‌رانی) او خودش را با مشکلات شما

مشخص نمی‌کند.^۱

برده‌ی خانگی، آن‌گونه که توسط ملکام اکس تشریح شد، کاملاً مشابه با توصیف انسانی است که توسط دجال به یک جسد تقلیل می‌یابد. در این ۶۰ سال گذشته، جسدها در امریکای شمالی تا این حد تکثیر یافته‌اند، که اگر ملکام اکس امروز حیات می‌داشت، او را از سخنرانی در بسیاری از مساجد باز می‌داشتند و او هیچ‌گاهی برای سخنرانی در کنوانسیون‌های بزرگ مسلمانان در ایالات متحده و کانادا دعوت نمی‌شد، جایی که ۱۵۰۰۰ نفر یا بیشتر جمع می‌شوند تا با نوعی از اسلام که اربابان برده‌ها آن را تأیید می‌کنند، شستشوی مغزی شوند.

¹ SOURCE: X, Malcolm. "The Race Problem." African Students Association and AACP Campus Chapter. Michigan State University, East Lansing, Michigan. 23 January 1963.

فصل پنجم

جسد، جنیات و مرگ سلیمان علیه السلام

این نظریه که سلیمان علیه السلام در حالت نشسته و شاید بر تخت خویش وفات یافته‌اند و اینکه این مرگ جسم فیزیکی‌شان بود که بالاخره جسد ایشان بر اثر اینکه موریانه‌ها در زمان مدیدی قسمت تختانی عصای ایشان را خوردند و پس از چندی جسد ایشان بر زمین سقوط کرد، تقریباً یک نظر پذیرفته‌شده‌ی جهانی است. دیدگاه ما این است که وقتی سلیمان علیه السلام وفات یافت، جسد بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته و از منسأ عصای وی برای سفر در گذشته و آینده استفاده می‌کرد تا اینکه برای جنیان تصویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام نمایش داده شود. به‌هرحال، وقتی دابة الأرض منسأ عصای سلیمان علیه السلام را خورد، جسد توانایی نمایش تصویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام را برای جن‌ها که وی را بر تخت نشسته نشان می‌داد و حرکت می‌کرد، از دست داد. این تصاویر سلیمان علیه السلام بود که پس از خوردن منسأ عصای سلیمان علیه السلام فروافتاد و ناپدید شد، نه جسم سلیمان علیه السلام و پس از این فروریزی (تصاویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام جن‌ها درک کردند که شخصی که بر روی تخت نشسته بود، سلیمان علیه السلام نه، بلکه شخص دیگری بوده است.

یکبار دیگر به جسدی می‌پردازیم که بر تخت سلیمان (علیه السلام) نشسته نشان داده شده بود، اما این بار، قرآن کریم ما را به سوی چگونگی واقعی مرگ سلیمان (علیه السلام) هدایت خواهد کرد.

الله (تعالی) برای جنیات دستور داد تا برای سلیمان (علیه السلام) کار کنند، و در صورت عدم اطاعت از سلیمان (علیه السلام)، هشدار مجازات را بدان‌ها داد:

... وَمَنْ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (سبأ: ۱۲)

ترجمه: و گروهی از جن به اذن پروردگارش نزد او کار می‌کردند، و هرکدام از آنان از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از عذاب سوزان به او می‌چشانندیم.

قرآن پاک آن گروه از جن را به حیث شیاطین، یا جن‌های شیطانی معرفی می‌کند و در ادامه از نوعی دیگر جن حکایت می‌کند که آن‌ها برای سلیمان (علیه السلام) کار می‌کردند در حالی که در زنجیرها بسته بودند:

وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَعَوَاصٍ (ص: ۳۷)
و هر بنا و غواصی از شیاطین را (مسخر و رام او نمودیم).

وَأَخْرَيْنَ مَقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (ص: ۳۸)

و دیگر شیاطین را که با غل و زنجیر به هم بسته بودند (در سلطه او درآوردیم تا نتوانند در حکومت او فتنه و آشوب برپا کنند).

حال به لحظه‌ای از زمان برمی‌گردیم که سلیمان (علیه السلام) وفات یافته بودند و

فصل پنجم: جسد، جنیات و مرگ سلیمان علیه السلام □ ۳۱

جن‌ها نمی‌دانستند که وی وفات یافته است و گمان بردند که او زنده است، از این‌رو تا زمانی که دابة الأرض (یک مخلوق زمینی) منسأ عسای سلیمان علیه السلام را خورد و تصویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام فروافتاد، به کار و خدمتشان برای سلیمان علیه السلام ادامه دادند. درست این زمان بود که جن‌ها درک کردند که سلیمان علیه السلام وفات یافته است و اگر جن‌ها از مرگ سلیمان علیه السلام باخبر می‌بودند، دلیلی برای رنج و زحمت نمی‌دیدند و همان لحظه کار را متوقف می‌نمودند.

بسیاری از مفسرین قرآن کریم شرح داده‌اند که جسد مرده‌ی سلیمان علیه السلام فروافتاده بود؛ از این‌رو آن‌ها شرحی از آیه بر واقعه‌ی ذکرشده را ارائه می‌کنند که سلیمان علیه السلام زمانی که در تخت خویش نشسته بود و درحالی‌که بر عسای خود تکیه کرده بود، وفات یافته است. بعضی از مفسرین وفات ایشان را درجایی دیگر از اینکه وی بر تخت خویش نشسته وفات کرده است، بیان نموده‌اند:

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ
مِنْسَاتَهُ فَلََمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي
الْعَذَابِ الْمُهِينِ (صبا: ۱۴)

در عصر کنونی بسیاری مردم هستند که دسترسی مستقیم به متن عربی قرآن کریم ندارند و مجبور هستند از طریق ترجمه وارد متن شوند و این چیزی است که از بعضی ترجمه‌های انگلیسی به دست می‌آورند.

ترجمه محمد اسد در مورد آیه فوق:

با این حال (حتی اینکه سلیمان علیه السلام باید وفات می‌یافت؛ اما) وقتی ما فرمان دادیم که او باید بمیرد، هیچ چیز به آن‌ها (جن‌ها)

نشان نداد که او مرده است مگر کرم خاکی که عصای او را خورد. و هنگامی که او (سلیمان علیه السلام) به زمین افتاد، آن موجودات نامرئی (مطیع او) به طور واضح دیدند که اگر آن‌ها واقعیتی را که فراتر از درک آن‌ها بود، می‌دانستند؛ آن‌ها به فعالیت (پرزحمت) شرم‌آور (بندگی) ادامه نمی‌دادند.

ذیلاً به تفسیر ایشان از این آیه می‌پردازیم:

این یکی دیگر از افسانه‌های رایج متعددی در مورد حضرت سلیمان علیه السلام است که به بخش غیرقابل نفوذ (تفکر) عرب‌های باستان مبدل شده است و قرآن از آن به حیث وسیله‌ی تصویر تمثیلی برای برخی از آموزه‌های خود استفاده می‌برد. طبق افسانه‌ای که فوقاً بدان اشاره شده است، سلیمان علیه السلام بر تخت خود درحالی که بر عصای خود تکیه کرده بود از دنیا رفت و برای مدت طولانی هیچ‌کس از مرگ او آگاه نشد: در نتیجه، جن‌ها که مأمور به کار برای او بودند، به کارهای شاقه و سنگینی که به آن‌ها محول شده بودند ادامه دادند. به هر حال، تدریجاً موریان‌های عصای او را می‌خورد و جسم سلیمان علیه السلام به طرف زمین سقوط می‌کند. این داستان که فقط به طرح کلی آن اشاره شده است، ظاهراً در اینجا به خاطر کنایه‌ی ناچیز بودن، شکنندگی ذاتی انسان، طبیعت فسادآلود و پوچی همه‌ی قدرت و جلال دنیوی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. (قرآن، سباء: ۱۴)

این غیرقابل تصور است که آقای اسد آیت قرآن را عاری از حقیقت واقعی بداند و بگوید که الله تعالی از یک افسانه برای تدریس یک درس استفاده کرده است. اسد باید این دیدگاه کاملاً نادرست را اتخاذ می‌کرد، زیرا او آشکارا این احتمال را رد کرد که سلیمان علیه السلام بدون آنکه جن‌ها آگاه شوند می‌توانست برای

فصل پنجم: جسد، جنیات و مرگ سلیمان علیه السلام □ ۳۳

مدت طولانی مرده باشد و زمانی که کرم‌های خاکی به اندازه‌ی کافی قسمت تحتانی عصا را خوردند سبب شد تعادل خود را از دست بدهد و بیفتند که بالاثر آن بدن (مرده‌ی) سلیمان علیه السلام نیز فروفتاد!

چیزی را که آقای اسد نمی‌دانست این بود که الله تعالی هیچ‌گاه به افسانه‌ی بازیافته‌ای متوسل نمی‌شود، و این عدم ظرفیت ایشان (اسد) در شناخت قرآن بود که او را به‌طرف چنین نظر نادرستی در مورد الله تعالی هدایت کرد.

آقای عبدالله یوسف علی ترجمه از آیه را به شرح زیر بیان می‌کند:

سپس، هنگامی که ما بر مرگ سلیمان تصمیم گرفتیم، هیچ چیز مرگ او را به آن‌ها نشان نداد جز کرم کوچک زمینی، که به (آهستگی) عصای او را می‌خورد: بناءً، وقتی که او افتاد، جن‌ها آشکارا دیدند که اگر غیب می‌دانستند آن‌ها در مجازات تحقیرآمیز (مأموریت متحول‌ی خود) مشقت را متحمل نمی‌شدند.

ذیلاً به تفسیر ایشان از این آیه می‌پردازیم:

این حکایت سه نکته را نشان می‌دهد: (۱) هر قدری که قدرت انسان بزرگ و باشکوه باشد، فقط برای مدتی خواهد بود و ممکن است قبل از اینکه مردم از افول آن آگاهی حاصل کنند، از بین برود؛ (۲) (حقیقت) قابل توجه‌ترین وقایع سرانجام آشکار می‌گردد، نه با افزایش شیپورها، بلکه توسط یک فرد فروتن، ناشناخته و نادیده‌ای که به‌صورت غیرقابل توصیفی کار می‌کند و حتی عصایی را که یک مرد قوی بدان تکیه می‌کند (تکیه‌گاه

^۱ نویسنده می‌خواهد بگوید که تفاسیر نادرست مبنی بر اینکه بدن مرده‌ی سلیمان علیه السلام برای مدت طولانی بالای عصا تکیه زده بود، آقای محمد اسد را به سوی نظر نادرست رهبری کرده است. (مترجم)

مردان قدرتمند را) تضعیف می‌نماید؛ (۳) کارهایی را که مردم صرفاً به خاطر قدرت بی‌رحم (بالای خویش) و یا از روی ترس، همانند مسئله جن‌ها، انجام می‌دهند، دوام نخواهد داشت. این (مثال) آورده شده است تا در مقابل (قدرت مخلوق)، قدرت و عظمت الله ﷻ که پایدار است و نمی‌توان در مقابلش ایستاده شد، بیان شود؛ قدرتی که تنها با آموزش باطن و قلب می‌توان آن را درک کرد. به همین منوال، در داستان داود علیه السلام و قدرت عظیم وی به‌عنوان یک جنگجو (بقره: ۲۵۱) و توانایی وی در ساختن زره، زمانی ارزشمند است که در کارهای درست و در راه الله ﷻ استفاده شود (سبأ: ۱۱). جن‌ها به کار خویش به حیث کیفر می‌نگریستند، بناءً آن کار برایشان کیفر شد. مردمی که در ساختن معبد سلیمان علیه السلام کار می‌کردند، همانند مردم تحت حکمروایی داوود علیه السلام به کار خویش به حیث سپاسگزاری از خداوند تعالی ارزش می‌دادند و آن را بزرگ می‌شمردند، بناءً کار آن‌ها قداست یافت. جن‌ها چیزی از غیب نمی‌دانستند؛ آن‌ها فقط ظاهر را دیده بودند و حتی آن‌ها در مقابله با موربانه‌ای که عصای سلیمان علیه السلام را خورد هم قابل‌مقایسه نیستند.

مارمدوک پیکثال این ترجمه را دارد:

و وقتی بر او مرگ را مقدر نمودیم، هیچ چیز مرگ او را بدان‌ها نشان نداد، به‌جز یک موجود (خزنده‌ی) زمینی که عصایش را خورد. و هنگامی که او افتاد، جن‌ها به وضاحت متوجه شدند که اگر غیب می‌دانستند آن‌ها بدان کارهای رنج‌آور و تحقیرآمیز ادامه نمی‌دادند.

برای درک اینکه اگر یک پادشاه دولت حاکم در یک فضای خصوصی وفات یابد، اقارب، نزدیکان و خادمان او به‌زودی از مرگش اطلاع حاصل می‌کنند، یک

ذهن معمولی کافی است. اما از طرف دیگر، اگر او در فضای عامه، در مورد سلیمان علیه السلام نشسته بر سر تختش، چشم از جهان بر بندد، کشف مرگ او بیش از یک ساعت طول نخواهد نکشید. پنهان ماندن مرگ او برای یک روز کامل نیز ناممکن است. در دربار عامه‌ی قصر یک پادشاه درحالی که بر تخت نشسته است، نه تنها که حضور درباریان حتمی است، بلکه حضور کارمندان امنیتی برای دیدبانی و حفاظت از او نیز حتمی می‌باشد. چنین کارمندان امنیتی در مدت چند دقیقه خواهند فهمید که چه اتفاقی برای او افتاده است و در زمینه تحقیق خواهند کرد. در فضای خصوصی یک پادشاه، نزدیک شدن اعضای فامیل و همچنان خدمت‌گزاران و دیگر کارمندان او حتمی است. یک پادشاه نمی‌تواند ساعت‌ها بدون صرف غذا باشد؛ بناءً، ناممکن خواهد بود که مرگ او بسیار زود کشف نشود.

این نظریه که سلیمان علیه السلام در حالت نشسته و شاید بر تخت خویش وفات یافته‌اند و اینکه این مرگ جسم فیزیکی‌شان بود که بالاخره جسد ایشان بر اثر اینکه موربانه‌ها در زمان مدیدی قسمت تحتانی عصبی ایشان را خوردند و پس از چندی جسد ایشان بر زمین سقوط کرد، تقریباً یک نظر پذیرفته‌شده‌ی جهانی است. دیدگاه ما این است که وقتی سلیمان علیه السلام وفات یافت، جسد بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته و از منسأ عصبی وی برای سفر در گذشته و آینده استفاده می‌کرد تا اینکه برای جنیان تصویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام نمایش داده شود.

به هر حال، وقتی دابة الأرض منسأ عصبی سلیمان علیه السلام را خورد، جسد توانایی نمایش تصویر زنده‌ی سلیمان علیه السلام را برای جن‌ها که وی را بر تخت نشسته نشان می‌داد و حرکت می‌کرد، از دست داد. این تصاویر سلیمان علیه السلام بود که

پس از خوردن منسأ عصای سلیمان (علیه السلام) فروافتاد و ناپدید شد، نه جسم سلیمان (علیه السلام) و پس از این فروریزی (تصاویر زنده‌ی سلیمان (علیه السلام) جن‌ها درک کردند که شخصی که بر روی تخت نشسته بود، سلیمان (علیه السلام) نه، بلکه شخص دیگری بوده است.

پس آن شخص چه کسی بود که پس از مرگ سلیمان (علیه السلام) بر تخت ایشان نشسته بود و جن‌ها را فریب می‌داد تا برایش کار کنند، طوری که آن‌ها به این باور بودند که برای سلیمان (علیه السلام) کار می‌کنند؟ جواب ما این است که دجال (جسد) بر تخت نشسته بود. در واقع او هنوز بر تخت نشسته است حتی در زمانی که این کتاب نوشته می‌شود.

بنابراین ما چنین تشخیص می‌دهیم که دجال فریب دادن جن‌ها را تا زمانی ادامه خواهد داد که دابة الأرض یا موجودی از زمین عصای سلیمان (علیه السلام) را بخورد و منسأ آن را و یا توانایی اعجاز آمیز که در منسأ وجود دارد و توسط آن جسد قابلیت نشان دادن تصاویر زنده‌ی سلیمان (علیه السلام) را دارد، از بین ببرد. دجال تا امروز از کارهایی که جن‌های شیطانی برایش انجام می‌دهند بهره می‌برد و این مسئله تا حدودی تشریح‌کننده‌ی صعود اورشلیم (بیت المقدس) به حیث محراق توجه جهان در زمان نوشتن این کتاب است.

فصل ششم

شرحی بر دابة الأرض

آیهی قرآن شریف در مورد دابة الأرض (سبأ: ۱۴) به صورت جهانی طوری مورد فهم قرار گرفته است که یک مخلوق زمینی مانند موربانه‌ها قسمت تحتانی عصای سلیمان (علیه السلام) را خورد که بالآخر آن عصا تعادلش را از دست داد و سبب شد تا جسد سقوط کند. این تفسیر برای ما نه جالب است و نه متقاعدکننده.

الله ﷻ کسانی را خلق کرده است که به تدریج قدرت و اقتدار اسرائیلِ دجال را از بین می‌برند. رنده‌ها چیزهایی را از منسأ سلیمان (علیه السلام) می‌تراشند، تا اینکه ماهیت (فطرت) خدادادی آن از بین برود، (همان قدرتی) که توسط آن می‌شد تصویر زنده‌ی سلیمان (علیه السلام) را به نمایش گذاشت و جن‌ها را متقاعد کرد که او هنوز زنده و در تخت خویش نشسته است. زمانی که این فطرت معجزه‌آسا که تصاویر زنده‌ی سلیمان (علیه السلام) را به نمایش می‌گذارد از بین برود، تصاویر زنده‌ی سلیمان (علیه السلام) که بسیار قبل وفات یافته بود سقوط می‌کند؛ و این زمانی است که دجال یا جسد دیگر توان این را نخواهد داشت تا جن‌ها را متقاعد سازد که سلیمان (علیه السلام) بر روی تخت نشسته است. در آن لحظه، هنگامی که این حقیقت

بر جن هویدا شود، دولت نامقدس اسرائیل دجال^۱ حمایت و پشتیبانی جن‌ها را که قرن‌ها از آن لذت می‌برد، از دست خواهد داد، (و این مسئله دارای) عواقبی (است) که هر یهودی صهیونیست، عیسوی صهیونیست و (مسلمان صهیونیست) از آن باید بترسند. اینجا آیه‌ای از قرآن را داریم که در مورد، معلومات فوق‌العاده را ارائه می‌کند:

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ
مِنْسَاتَهُ فَلَئِمَّا خَرَّتْ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي
الْعَذَابِ الْمُهِينِ (سبأ: ۱۴)

پس هنگامی که مرگ را بر سلیمان مقرر کردیم، جنیان از اینکه او مرده و جسدی بر روی تخت او که به عصایی ید تسلط دارد نشسته است، باخبر نبودند. جنیان غیورانه به کار خویش ادامه دادند تا اینکه دابة الأرض قسمت تحتانی منسأ او را خورد. وقتی قسمت تحتانی عصا خورده شد در حقیقت حالت معجزه‌آسای خویش در جهان «زمان» را از دست داد. جن‌ها سپس واقعیت را درک کردند؛ اینکه سلیمان (علیه السلام) وفات یافته بود و کسی دیگر بر کرسی او نشسته بوده است. بعداً جن‌ها درک کردند که اگر آن‌ها از ظرفیت تفکر برای نفوذ کردن به فراسوی «ظاهر» برای رسیدن به حقیقت استفاده می‌کردند، پس در چنین حالت شرم‌آور و عذاب‌خوارکننده‌ای به خدمت کردن به یک جعل‌کار (جسد یا دجال)، ادامه نمی‌دادند و

^۱ مقصود فلسطین اشغالی است.

این کارهای شرور و شیطانی را به نمایندگی از جعل کار و اسرائیل انجام نمی‌دادند و سرانجام درک می‌کردند که فریب خورده‌اند.^۱

آیه‌ی فوق در مورد دابة الأرض (سبأ: ۱۴) به صورت جهانی طوری مورد فهم قرار گرفته است که یک مخلوق زمینی مانند موریانه‌ها قسمت تحتانی عصای سلیمان (علیه السلام) را خورد که بلاثر آن عصا تعادلش را از دست داد و سبب شد تا جسد سقوط کند. این تفسیر برای ما نه جالب است و نه متقاعدکننده. روش مناسب این است که خود قرآن برای تشریح معنی واژه منسأ مورد استفاده قرار گیرد.

باید از تطبیق روش مناسبی آغاز کنیم، (و آن این) که قرآن همیشه از واژه‌ی دیگری یعنی «عصا» برای منسأ استفاده کرده است. در حقیقت قرآن دوازده بار از واژه‌ی عصا به جای منسأ استفاده کرده است که قرار ذیل اند: الأعراف آیات: ۱۰، ۱۱۷، ۱۶۰، طه آیات: ۱۸، ۶۶، الشعرا آیات: ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۶۳، النمل: آیه ۱۰ و القصص آیه ۳۱.

پس چرا الله ﷻ در اینجا واژه‌ی عصا را ترک می‌کند که در قرآن برای معنای همسان مورد استفاده قرار گرفته است و به جای آن از واژه‌ی منسأ استفاده می‌نماید؟ این نمی‌تواند اتفاقی باشد. باید دلیلی مبنی بر استفاده کردن واژه منسأ به جای واژه‌ی عصا وجود داشته باشد و این که چرا الله ﷻ از واژه‌ی عصا در این جای خاص استفاده نکرده است.

الله ﷻ قرآن را برای کسانی فرستاده است که تفکر می‌کنند و در اینجا یک

^۱ نویسنده با برداشتی که خود از آیه مبارکه دارد تشریح نموده است؛ البته این پاراگراف نه ترجمه است و نه تفسیر (مترجم).

نمونه‌ی آن ذکر شده است که ما باید فکر خویش را به کارانداخته و به این فهم برسیم که چرا کلمه‌ی منسأ به جای کلمه عصا به کاررفته است، درحالی که در سایر آیات قرآن شریف همواره از کلمه‌ی عصا استفاده شده است.

زمانی که از روش مناسب برای تحقیق در قرآن کریم برای جستجوی نمونه‌ی دیگری که در آن از کلمه‌ی منسأ استفاده شده باشد بپردازیم، به یک نمونه‌ی انفرادی در سوره‌ی توبه دست می‌یابیم که به شرح ذیل است:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَلِّوْنَهُ عَامًا
وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحَلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ
لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (التوبه: ۳۷)^۱

خداوند سبحان در آیه فوق عمل اعراب در مداخله زمان را تقبیح کرده است و این عمل را در زمره امتناع آن‌ها از حقیقت بیان داشته است؛ بدین معنی که کسانی که میل به نپذیرفتن حقیقت دارند به سوی گمراهی می‌روند. آن‌ها عمل اضافه کردن یک ماه اضافی در هر سه سال را به وجود می‌آوردند تا سال شمسی با سال قمری منطبق شود و این کار را در یک سال مجاز و در سال دیگر ممنوع قرار می‌دادند تا بتوانند حرمت ماه‌های حرام را بشکنند؛ بدین ترتیب آنچه را خداوند ﷻ حرام کرده است، حلال می‌شمردند.

^۱ ترجمه: بی تردید به تأخیر انداختن [حرمت ماهی به ماه دیگر] افزایشی در کفر است؛ [و این بدعتی است که سردمداران کفر] کافران را به سبب آن [نسبت به ماه‌های حرام واقعی] گمراه می‌کنند، یک سال ماه حرام را حلال می‌شمارند و در دیگر سال آن را حرام می‌دانند تا با شماره ماه‌هایی که خدا حرام کرده هماهنگ و مطابق سازند ولی [در نهایت] آنچه را خدا حرام کرده از پیش خود حلال می‌کنند؛ زشتی کارهای‌شان در نظرشان آراسته شده و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

فصل ششم: شرحی بر دابة الأرض □ ۴۱

کارهای ناپسند آن‌ها بر ایشان درست جلوه می‌نمود، زیرا خداوند مردمانی را که حق را کتمان می‌کنند هدایت نمی‌کند.

آیه‌ی کریمه قرآن کریم که فوقاً ذکر شد به گونه واضح واژه‌ی «النسی» را در مورد «زمان» به‌کار برده است. در مورد این آیه، تغییر در سیستم اندازه‌گیری گذشت زمان است که در آن خداوند ﷻ یک سال را دوازده ماه قمری مقرر کرده است.

همچنان، وقتی پیغمبر ﷺ از همین واژه استفاده می‌کنند، از آن به معنی زمان و برای «طولانی شدن طول عمر» استفاده می‌کنند:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَبْسُطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ. (بخاری و مسلم)

ترجمه: کسی که میل دارد ثروت بیشتری به او اعطا شود و عمر وی طولانی شود، باید روابط خوبی با خویشاوندان خود داشته باشد!

^۱ مترجم: این حدیث به نقل از امام زین العابدین عليه السلام در کتاب الکافی، جلد دوم، صفحه ۱۵۶ پنجم آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنِ الْوَصَافِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ فَإِنَّ الرِّحِمَ لَهَا لِسَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَلِكَ يَقُولُ يَا رَبِّ صَلِّ مَنْ صَلَّيْتَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعْتَنِي فَالرَّجُلُ لِيَبْرَى بِسَبِيلِ خَيْرٍ إِذَا أَتَتْهُ الرِّحْمُ الَّتِي قَطَعَهَا فَتَهْوِي بِهِ إِلَى أَشْفَلِ قَعْرِ فِي النَّارِ.

برخی از مفسران قرآن کریم به این نظر هستند که واژه‌ی منسأ به معنی عصا یا چوبی که به حیث تکیه‌گاه در حرکت انسان استفاده می‌شود می‌باشد. ما به این نظر هستیم که این تفسیر از واژه‌ی «منسأ» ناکافی است. اگر این تفسیر از واژه‌ی منسأ را بپذیریم، منتج به این خواهد شد که سلیمان علیه السلام استوار بر عصای خود بوده و زمانی که عصا خورده شد، در اثر همین خورده شدن عصا جسد سلیمان علیه السلام سقوط کرده است.

دید ما در مورد منسأ

برای ما واضح و آشکار است که جسدی که بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته بود، توسط تملک و تسلط به عصای او موفق شده بود تا جن‌ها را وادارد که برای او به کار ادامه دهند. از قراین برمی‌آید که عصای سلیمان علیه السلام دارای قدرت و ویژگی‌های معجزه‌آسای خدادادی در رابطه به دنیای (بعد) «زمان» بوده است که تأثیرات آن جن‌ها را واداشته تا برای او به‌طور مداوم کار کنند. می‌توانیم از این مزیت یادآور شویم که عصای سلیمان علیه السلام که دارای قدرت و خواص مشابه به عصای موسی علیه السلام بود که توسط آن موسی علیه السلام دریای سرخ را پاره کرد، که بعداً به‌طور اعجاز آمیزی دریای سرخ دو قسمت می‌شود و وسط

ترجمه: -امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: هر که دوست دارد خدا عمرش را دراز کند و روزیش را وسعت دهد، باید صلهٔ رحم کند، زیرا رحم را در روز قیامت زبان تیز و برائی است، می‌گوید: پروردگارا پیوست کن با کسی که مرا پیوسته و ببر از کسی که مرا بریده است، مردی در روش [صورت] خوبی دیده شود و چون رحم آید راه او را ببرد و او را به پست‌ترین قعر دوزخ افکند. اصول کافی، ترجمه، کمره‌ای، جلد ۴، صفحه ۴۶۱.

فصل ششم: شرحی بر دابة الأرض □ ۴۳

آن برای عبور بنی اسرائیل خشک شده تا بنی اسرائیل به آن سوی دریا عبور کنند و در امان باشند (قرآن را ببینید الشعرا: ۲۳)^۱. همچنین همین عصا بود که موسی عليه السلام با آن به صخره زد و دوازده نهر از آن صخره به گونه‌ی معجز آسا جاری شد که برای هر یک قبیله یک نهر جاری شد (قرآن را ببینید البقرة: ۱۶۰)^۲. توسط همان عصا بود که موسی عليه السلام جادوگران فرعون را شکست داد و آن عصا به ماری تبدیل شد و همه مارهایی را که آن جادوگران به مردم نمایش داده بودند، بلعید (به قرآن مراجعه شود؛ الأعراف: ۱۰۷-۱۱۷).

در اینجا می‌توانیم از پیراهن یوسف عليه السلام نیز یادآوری کنیم که روی صورت پدر بزرگوارشان جناب یعقوب عليه السلام انداخته شد و به اثر تماس با آن چشم‌هایشان که از فراق یوسف عليه السلام تاریک شده بود روشن شد.

اگر منسأ به قدرت معجزه آسای عصا تعبیر شود که امکان رفتن به گذشته و آینده در بعد زمان را ممکن ساخته می‌تواند، پس این امر توضیح می‌دهد که چگونه جسد توانست از عصا برای فریب جن استفاده نماید و از این طریق مانع درک جن‌ها شود که سلیمان عليه السلام وفات یافته است و شخص دیگری روی

^۱ در آدرس ذکر شده آیتی است از قرآن کریم که تقریباً به موضوع فوق رابطه مستقیمی ندارد و مفهوم را ارائه نمی‌کند، به گمان بنده مقصود از نوشتن این آدرس آیه مبارکه ۶۳ از همین سوره بوده است: فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَأَنْفَلَقَ فَمَكَانَ كُلِّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (الشعرا: ۶۳) ترجمه: پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به این دریا بزن. [موسی عصایش را به دریا زد] پس [دریا] از هم شکافت و هر پاره‌اش چون کوهی بزرگ بود. (مترجم)

^۲ مترجم: در آدرس ذکر شده آیتی است از قرآن کریم که تقریباً به موضوع فوق رابطه مستقیمی ندارد و مفهوم را ارائه نمی‌کند، به گمان بنده مقصود از نوشتن این آدرس آیه مبارکه ۶۰ از همین سوره بوده است.

تخت او نشسته است.

باور ما این است که منسأ این شرایط را ممکن ساخت تا تصویر سلیمان عليه السلام به صورت زنده و طوری که بر تخت نشسته است نمودار شود، تا بر جن‌ها طوری بنماید که او زنده است و بنابراین فریب خوردند.

دابة الأرض چیزی می‌تواند باشد که به تدریج توانایی از بین بردن ویژگی اعجازی عصای سلیمان عليه السلام را دارا می‌باشد و در نتیجه تصاویر متحرک سلیمان عليه السلام را بعد از خوردن منسأ از بین می‌برد.

نتیجه‌گیری ما این است، از آنجایی که قرآن و همچنان حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله معانی‌ای را که بعضی از مفسران قرآن کریم برای منسأ بیان داشته‌اند و آن را عصا ترجمه کرده‌اند، بیان نمی‌دارند، پس در این صورت فقط یک گزینه‌ای جایگزین داریم؛ منسأ به برخی از ظرفیت‌های معجزه‌آسای عصا اشاره دارد که مربوط «زمان» می‌شود.

دابة الأرض چیزی می‌تواند باشد که توانایی از بین بردن ظرفیت معجزه‌آسای عصا را دارد که توسط آن می‌توان در ابعاد مختلف زمان به گذشته و آینده سفر کرد. از طریق همین سفر به گذشته و آینده در «زمان» بود که جوانانی که در غار خواب بودند، هم‌زمان در دو بعد زمان وجود داشته باشند (به قرآن مراجعه شود؛ الکهف: ۱۶-۲۰).

اگر جسد بتواند ابعاد مختلف زمان را مهار کند، در نتیجه می‌تواند برای جن‌ها تصویری را که نشان‌دهنده‌ای این است که سلیمان عليه السلام هنوز زنده هست، ارائه دهد و مرگ سلیمان عليه السلام را از آن‌ها پوشیده نگه دارد.

اگر دجال یا جسد، بتواند از طریق منسأ عصای سلیمان عليه السلام ابعاد زمان را

فصل ششم: شرحی بر دابة الأرض □ ۴۵

مهار کند، و بناءً اجندای خود را برای رهبری جهان از اورشلیم مقدس (بیت المقدس) به پیش برد، باید بپذیریم که عملیات اساسی دابة الأرض این است که در نهایت دجال یا جسد را با از بین بردن ویژگی‌های معجزه‌آسای عصا کیش-مات کند. آن‌ها (دابة الأرض) این عمل را با خوردن منسأ عصا انجام می‌دهند و با این کار عصا را از خصوصیات معجزه‌آسای آن محروم می‌کنند. و خداوند ﷻ بهتر می‌داند!

در آیهی دیگر، قرآن دابة الأرض را طوری توصیف می‌کند که یا با آن‌ها صحبت می‌کند یا به آن‌ها آسیب می‌رساند:

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (النمل: ۸۲)

حالا، برای ناشنویان و ناپینایان قلب (کوردلان)، زمانی که کلام حق علیه آن‌ها نازل می‌شود، موجودی را از زمین بیرون خواهیم آورد که با آن‌ها صحبت می‌کند و یا به آن‌ها آسیب می‌رساند؛ زیرا بشر عقیده‌ی راسخ به پیام‌های ما نداشت.^۲

ظهور دابة الأرض، جانور و یا مخلوقی زمینی، به‌طور مستقیم مرتبط به غفلت

^۱ یک ترم در بازی شطرنج است که معمولاً وقتی شاه را اسیر می‌کنند در آخرین دقایق بازی جانب مقابل بازی کیش-مات می‌گوید.

^۲ ترجمه فوق که در کتاب انگلیسی چنین آمده است ترجمه تحت اللفظی کلام الله مجید نیست، بناءً لازم دانستم که ترجمه مستقیم این آیه را نیز بیاورم: و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید [تا به آیات ما و آخرت و اصول آن یقین کنند]: زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. (مترجم)

مردم است که با غفلت فرصت این را مهیا ساخته‌اند تا شستشوی مغزی شوند. واژه «تکلمهم» در فرهنگ لغت عرب می‌تواند به دو معنی متفاوت نظر به اعراب‌گذاری استفاده شود. اگر به صورت تُكَلِّمُهُم اعراب‌گذاری شود مفهوم «با آن‌ها صحبت کن» را ارائه می‌کند، اما اگر به صورت تَكَلِّمُهُم اعراب‌گذاری شود معنی «آن‌ها را زخمی کن» را افاده می‌کند. در تفسیر ما از دابة الأرض هر دو معنی صادق‌اند. عبدالله بن عباس رضی الله عنه از جمله اصحاب عالم پیامبر صلی الله علیه و آله این نظر را داشتند. (تفسیر القرطبی را ببینید)

دیدگاه ما این است که دابة الأرض، امواج الکترونیکی نامرئی ساطع شده از صفحه‌های تلویزیونی، تلفن‌های هوشمند همراه، اینترنت بی‌سیم و غیره است. و خداوند تعالی بهتر می‌داند!

همین اکنون زنبورهای عسل در ردیابی مسیر خویش به چمن‌زار گل‌ها و برگشت دوباره به لانه‌های خویش به مشکل مواجه‌اند که در نتیجه تولید عسل در دنیای مرموز مدرن به صورت نگران‌کننده رو به کاهش است.

بر علاوه، ارتباط الکترونیکی از طریق تلفن‌های هوشمند، و دیگر تلفن‌های همراه به صورت گسترده در حال وصل کردن دنیا به یک شهر گفتگو است که در آن «چهارپایان» (انعام) جهان، ساعت‌ها، روزها و هفته‌های بی‌پایان و سرانجام تمام زندگی خویش را صرف مکالمه و ارتباط برقرار کردن با همدیگر می‌کنند که توسط کلمات ترکیبی «شهر گفتگو» بهتر قابل درک خواهد بود. سرانجام، «چهارپایان» چنان به این عمل که بعضی اوقات بنام «ابتدال‌گویی»^۱ نامیده می‌شود معتاد می‌شوند که حتی نمی‌توانند بدون این وسایل ارتباطی

فصل ششم: شرحی بر دابة الأرض □ ۴۷

ادامه‌ی زندگی دهند. آن‌ها بی‌خبر باقی می‌مانند که این انفجار عظیم در «مکالمات» اتفاقی نیست. در عوض، یک نقشه الهی در حال آشکار شدن است که در آن امواج الکترونیکی که در فضا ساطع شده و به پرده‌ی گوش و مغز انسان می‌رسد نه تنها باعث می‌شود که خصوصیات معجزه‌آسای عصای سلیمان (علیه السلام) به صورت الکترونیکی خورده شود، بلکه به مغز افراد نیز آسیب خواهد زد، تا حدی که سرطان مغز، زوال عقل و نوعی زوال عقل معروف به آلزایمر عادی شود. در واقع یک بیماری همه‌گیر می‌تواند به وجود آید. آلزایمر یک بیماری مغزی است که باعث کاهش حافظه، تفکر و تعقل می‌شود:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ (الحشر: ۱۹)

خداوند ﷻ بشر را هشدار می‌دهد؛ مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ اینان همان فاسقان‌اند.

کسانی که با تفسیر و تشریح ما از دابة الأرض موافق و راحت نیستند، می‌توانند سایر تفاسیر از قبیل تفسیر را ذیل را بپذیرند:

سر او مانند سر یک گاو، چشم‌هایش مانند چشم‌های یک خوک، گوش‌هایش مانند گوش‌های یک فیل، شاخ‌هایش مانند شاخ‌های گوزن، گردنش مانند گردن یک شترمرغ، قفسه‌ی سینه‌اش مانند سینه‌ی شیر، رنگش مانند رنگ ببر، لکه‌هایش مانند گربه، دُمش مانند دم قوچ و پاهایش مانند پاهای شتر است.

این عملکرد دابة الأرض باید برای دجال مناسب الحال باشد، زیرا همان

هدف مشابه از بین بردن تدریجی هر قدرت رقیب اسرائیل که اکنون در جهان وجود دارد، را برآورده می‌سازد و توضیحی برای سرنوشتی است که اکنون کشورهای بزرگ غربِ مدرن مانند ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، آلمان و غیره را تعقیب می‌کند. این دولت‌های حاکم و بزرگ‌ترین متحدان آن‌ها که برای جهانیان عصرهای چون پکس-بریتانیا (Pax Britannica) و پکس-امریکا (Pax Americana) را پیش کش نموده بودند، به صورت تدریجی توسط نیروهای پنهان از بین می‌روند؛ همانند مثال موریانه‌ها (این نیروهای پنهان) در حال خوردن عصای است که تعادل بدن بی‌روح حاکم بر این دولت‌های بزرگ را ننگه می‌دارد. رقبای حاکمیت جهانی اسرائیل در جهان، روزی از بین می‌روند. این موضوع نیاز به زمان دارد.

این نویسنده برای تمام کسانی که به خداوند یکتا ایمان دارند، چه مسلمان، مسیحی، یهودی و سایرین و برای آنانی که تحت چتر دنیای الکترونیکی دجال زندگی می‌کنند، توصیه می‌کند که شفاء و امان را با خواندن متداول متن عربی قرآن عظیم‌الشان دریابند. این توصیه به صورت مشخص و بیشتر برای آنانی است که به شکل احمقانه (بیشترین وقت خویش را) صرف استفاده از تلفن‌هایشان می‌کنند. نویسنده می‌خواهد خاطرنشان سازد که قرآن کریم شفاء دهنده است:

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ
إِلَّا خَسَارًا (الإسراء: ۸۲)

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید.

به زودی شواهد علمی و طبی با این پیام پدیدار خواهند شد که تابش الکترومغناطیسی ساطع شده از کمپیوترهای لپ‌تاپ، تلفن‌های همراه و سایر وسایل الکترونیکی برای بدن ما مضر هستند. نه تنها که به زودی شواهد از ارتباط تومورهای مغزی، ناباروری و غیره را با شعاع‌های تکنولوژیکی خواهیم داشت، بلکه شواهد وحشتناک‌تر مرتبط به آسیب‌هایی وارد شده به حافظه را خواهیم داشت که بالاثر آن ظرفیت فکر کردن نیز از بین می‌رود. جهان شاید به زودی مملو از اجساد شود.

نویسنده زمانی نه‌چندان دوری را پیش‌بینی می‌کند که در آن هیچ کودکی به خاطری که در معرض شعاع‌های الکترومغناطیسی قرار دارد و در شهرهای مدرن سیم‌کشی شده‌ی الکترونیکی دنیای مدرن زیست دارد، بالاثر صدمات ذهنی قادر به حفظ قرآن نباشد.

در جمع‌بندی نصایح خود برای والدینی که در شهرک‌ها و شهرهای مدرن زندگی می‌کنند این موضوع را به عرض می‌رسانیم که باید به اطفال خویش یادآور شوند تا هر روز قرآن را تلاوت کنند و حداقل در یک ماه یک‌بار قرآن را ختم نمایند؛ در این صورت قرآن به حیث سپر محافظتی برای مغز و ذهن کودک در مقابل صدمات ناشی از تابش شعاع‌های مقناطیسی عمل خواهد کرد.

قبل از ختم این کتاب این موضوع را هم یادآور می‌شویم که وقتی در نماز سجده می‌کنیم، در حالت سجده هفت قسمت از وجود ما با هفت استخوان در تماس با زمین قرار می‌گیرد. از همه مهم‌تر این است که استخوانی که پیشانی را با بینی متصل می‌کند، زمین را لمس می‌کند. هر استخوان بدن به‌عنوان هادی وظیفه‌ی انتقال شعاع‌های الکترومغناطیسی از بدن ما به زمین را انجام می‌دهد،

۵۰ □ قرآن، جسد و دجال

بناءً بدن را از اثرات مضرری که توسط تابش الکترومغناطیس صدمه دیده، نجات می‌دهد؛ انتقال شعاع‌ها از مغز و ذهن به زمین از همه مهم‌تر است، زیرا سر در معرض خطر بیشتر قرار دارد.

سرانجام، باید از پوشیدن کفش با کف رابری خودداری کنیم زیرا رابر مانع از انتقال اشعه از طریق پا به زمین می‌شود.

ضمیمه ۱

خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن

گردآورنده: حسب الله شفیعی

۱. بیشترین مفسران کلاسیک بیان داشته‌اند که جسد از نظر زبان شناختی، بدن انسان است که دارای سر و گوشت و استخوان بوده ولی فاقد روح است. /التفسیر الکبیر، الطبرانی؛ روح البیان، اسمعیل حقی؛ مجمع البیان، التبرسی؛ انوار التنزیل، بیضاوی؛ البحر المحیط، غرائب القرآن؛ نظام الدین نیشاپوری؛ البهار المدید، ابن عجبیه؛ التسهیل، ابن جزی الغرناطی؛ روح المعانی الالوسی^۱.
۲. اکثر مفسران معاصر به طور مثال مفسران انگلیسی‌زبان، تمیل زبان^۳ و ملی زبان^۴، نظریات مفسران کلاسیک را در این مورد تکراراً ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد که تنها استثناء در تفسیر مودودی دیده می‌شود و او گفته است که

^۱ در عربی و انگلیسی نیشاپوری آمده است (مترجم).

^۲ تمام این تفاسیر از دیدگاه اهل سنت و مهم‌تر از همه بر بنیادهای مکتب کلامی اشعری نوشته شده است، خواننده‌گان برای بیشتر درک کردن موضوعات باید به سایر تفاسیر از دیدگاه‌های دیگر بخصوص شیعه اثناعشری و مکتب کلامی معتزله نیز توجه داشته باشند (مترجم).

^۳ Tamil

^۴ Malay

جسد از آنجا که از لحاظ زبانی برای نام‌گذاری یک حاکم ضعیف سازگار است، می‌تواند به پسر سلیمان (علیه السلام) راجع شود که برای مدت کوتاهی بعد از وفات سلیمان (علیه السلام) ضعیفانه حکم رانده بودند. او به‌زودی پس از به دست آوردن پادشاهی، آن را از دست داد. اکثراً از مفسران مدرن قرآن کریم مانند پروفیسور حمکه^۱ به تفسیر امام رازی تمایل دارند (رجوع شود به شماره ۵). از مفسران مدرن، الشعراوی (۱۴۱۸هـ.ق) شایان ذکر است. او در مورد تفسیر این آیه چنین می‌گوید که فتنه چیزی نیست که به آسانی قابل فهم باشد و اصل کلمه‌ی فتنه به معنی ذوب طلا برای تصفیه‌ی آن است:

«طلا مخلوط با سایر اشیاء یافت می‌شود، درحالی‌که ما آن را خالص می‌خواهیم، پس چه باید کرد؟ طلا را در آتش ذوب می‌کنیم تا پاکی‌ها از آن خارج شوند و طلای خالص و پاک از اشیاء ملوث کننده به دست آید. به همین ترتیب، فتنه بشر را پاک می‌کند تا خوب را از بد مشخص کند. خداوند باعث شد تا سلیمان (علیه السلام) از فتنه بگذرد، همان‌طوری که باعث شد که پدرش داود از فتنه بگذرد. بعداً در مورد جسد نظر می‌دهد، «جسد) بدن و ساختار جسمی است که ظاهراً انسان می‌نماید ولی باطناً فاقد روح می‌باشد، چنانچه الله ﷻ در این مورد می‌گوید: پس زمانی که اندام او را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم... (قرآن، الحجر: ۲۹)»^۲. او در اینجا جایگزین جسد است، چنانچه الله ﷻ در داستان سامری از جسد یادآور شده است: پس (سامری) برای آنان گوساله‌ای که

^۱ پروفیسور دکتور عبدالملک کریم امرالله مشهور به حمکه (Hamkā) یکی از عالمان اندونیزیایی (مترجم).

^۲ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (مترجم)

ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن □ ۵۳

جسد بود و صدای گاو داشت بیرون آورد... (قرآن، طه: ۸۸).^۱ به این معنی که ساختمان و بدن فیزیکی گوساله، از نگاه ظاهری درست مانند یک گوساله بود، اما فاقد روح.»

۳. در میان تمام روایات ذکر شده در تفاسیر کلاسیک، تنها یکی از آن‌ها مرفوع می‌باشد که در بخاری و مسلم آمده است.

ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که ایشان فرمودند: سلیمان علیه السلام در شبی خاص به سوی تمام زن‌هایشان با این امید که هر یک با کودکی حامله شود و برایش لشکری را متولد کنند تا در راه الله جهاد کنند، رفت، ولی فراموش کرد که ان شاء الله بگوید، بناءً تنها یک خانم حامله شد و بعد طفلی معیوب و مرده به دنیا آورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که اگر ان شاء الله گفته بود، سپاهی از سوارکارانی متولد می‌شد که فی سبیل الله جهاد می‌کردند. مفسرین می‌گویند که این طفل مرده در تخت او جای گرفته بود و این طفل می‌تواند جسد باشد. به هر حال، پیامبر صلی الله علیه و آله متذکر نشده‌اند که این واقعه‌ی کودک وفات یافته همان جسدی است که در آیه به آن اشاره شده است، اگر چنین می‌بود، او به آسانی این مسئله را آشکار می‌کرد، از این رو مفسران مطمئن نیستند که این جسد (فرزند وفات شده‌ی سلیمان علیه السلام است که در روی تخت قرار گرفته است. امام بخاری هم این حدیث را در کتاب تفسیرش نیاورده است. بنابراین به‌عنوان یک واقعه‌ی معتبر که در زندگی

^۱ فَأُخْرِجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَازٍ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ قَتَلْتُمُوهُ (مترجم)

ترجمه: انصاریان: پس برای آنان مجسمه گوساله ای که صدای گاو داشت بیرون آورد، آن گاه [او و پیروانش] گفتند: این معبود شما و معبود موسی است که [موسی آن را] فراموش کرد [به این خاطر برای طلب معبود به طور رفت].

نبی سلیمان علیه السلام اتفاق افتاده است باقی مانده است، اما قادر نیستیم تا تأیید نماییم این همان حادثه‌ی است که در آیت قرآن ذکر شده است. القشیری، الزمخشری، ابوحنان، الطبرسی، الرازی، القرطبی، البیضاوی، الماوردی، البغاوی، ابن عبدالسلام، النسفی، اسمعیل حقی، ابن عجبیه، عبدالرزاق الکاشانی، الالوسی و دیگران این حادثه را به عنوان توضیح احتمالی آیه در تفسیرهای خود آورده‌اند.

۴. تمام سایر روایات به عبدالله بن عباس رضی الله عنه و بعضی تابعین و تب تابعین راجع می‌شوند نه به پیامبر صلی الله علیه و آله؛ بعضی‌ها همچنان به روایات کعب الاحبار. این روایات اکثراً به شکل (نقل قول‌های) چون «روایت شده است که»، «فلان و فلان گفتند که» و «در خبر است که» جمع‌آوری شده‌اند، اما به حیث تفسیر یقینی حادثه‌ای که در آیه‌ی قرآن آمده است، تأیید نشده‌اند. هزاران تفاسیر تألیف شده اغلباً متشکل از مجموعه چنین روایات و تأویل‌های آن است، مگر اینکه مفسرین واضحاً چیزی دیگری را بیان داشته باشند، اما در این مورد، هیچ مفسری به‌روشنی اظهارنظر نکرده است و نگفته است که این واقعه ارتباطی به آیه‌ی متذکره دارد. خلاصه‌ی بعضی تفاسیر به شرح ذیل‌اند:

أ. نبی سلیمان علیه السلام جزیره‌ی بنام سعیدون را فتح کرد، پادشاه ظالم آن را کشت و دخترش را به عقد نکاح خویش درآورد که اسلام آورد اما هم‌چنین ناخرسند بود. نام آن دختر جراده بود. عده‌ای گفته‌اند که اسلام نیاورده بود. دل‌تنگ پدر و دربار او بود، بناءً از سلیمان علیه السلام تقاضا کرد تا به شیاطین جن فرمان دهد که مجسمه‌ی پدرش را برایش بسازند. نبی سلیمان علیه السلام این کار را کرد و آن زن به همراهی

ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن □ ۵۵

پیش خدمت‌هایش آن چنان که در قصر پدرش برایش سجده می‌کردند به مجسمه‌اش سجده می‌برد. از این عمل سلیمان علیه السلام واقف نبود (نظر به بعضی روایات تا چهل روز). بعداً زمانی که از این اتفاقات باخبر شد، مجسمه را از بین برد، آن را سوزانید و خاکستر آن را در هوا پراکنده کرد. بنابراین، در این روایت، جسد به این مجسمه/تصویر پدر آن زن راجع می‌شود. زمخشری این روایت را ذکر کرده است ولی در مورد صحت آن گفته است که الله تعالی بهتر می‌داند. القرطبی این روایت را از وهب بن منیع روایت می‌کند و همچنان نسخه‌ی دیگری را نقل می‌کند که در آن جراده بعد از ازدواج با سلیمان علیه السلام نیز همچنان بت‌پرست باقی مانده، بتی را که از یاقوت ساخته شده بود به خانه‌ی سلیمان علیه السلام آورده و در خفا به مدت چهل روز بدون اینکه سلیمان علیه السلام از موضوع واقف باشد، آن را عبادت می‌کند، تا اینکه اسلام می‌آورد. القشیری، البیضاوی، الماوردی، البغوی (با نسخه گسترده‌ای از این داستان می‌پردازند که منجر به از دست رفتن انگشتر سلیمان علیه السلام به شیطان می‌شود)، ابن عبدالسلام، عبدالرزاق الکاشانی، السیوطی، ابن عجیبه، الجوزی، الالوسی و دیگران این روایت را نقل کرده‌اند. ابن جزی الغرناطی همچنان این روایت را آورده و در مورد آن گفته است که این روایت ضعیف می‌باشد زیرا از واقعیت به دور است که در منزل نبی یا پیامبر بت پرستیده شود و یا فرمان ساختن آن توسط یک نبی صادر شود.

ب. طفلی برای نبی سلیمان (علیه السلام) تولد شد. شیاطین ترسیدند که برای یک نسل دیگر مجبور به کار برای شاهی پس از وفات سلیمان (علیه السلام) خواهند شد، بناءً نقشه کشیدند که او را بکشند و یا معلول کنند. سلیمان (علیه السلام) ترسید که نکند آن‌ها به این هدف دست پیدا کنند، بناءً او را در بالای ابرها پنهان کرد و غذای او را توسط بادها حواله می‌کرد ولی مشیت الهی این بود که او وفات کند؛ مطابق به باورهای اسماعیل حقی این مرگ به خاطری بود که سلیمان (علیه السلام) به ابرها و بادها توکل کرد و از تهدید شیاطین ترسید. این جسد یا جسم مرده بعداً در تخت او قرار داده شد. القرطبی این موضوع را از الشعبی روایت کرده اضافه می‌کند که به این خاطر بالای سلیمان (علیه السلام) این همه رنج آمد که از صدمه وارد ساختن شیاطین به فرزندش ترسید و این (خطا) را درک نکرد تا اینکه جسد مرده‌ی طفلش بر روی تختش انداخته شد. القشیری، زمخشری، النسفی، البیضاوی، الماوردی، ابن عبدالسلام، ابن عجبیه و دیگران این روایت را در تفاسیرشان شامل ساخته‌اند. الالوسی همچنان این روایت را نقل کرده است، اما معتقد است که یک روایت تحریف‌شده با توالی بسیار آشکار با آیات بعدی می‌باشد. او می‌گوید که بادها بعد از وقوع فتنه تحت تسلط سلیمان (علیه السلام) قرار گرفتند و بنابراین این مسئله نمی‌تواند درست باشد. او می‌گوید که این روایت تحریف‌شده است.

ت. السیوطی در کتاب الدر المنثور حدیثی را از کتاب الاوسط الطبرانی نقل کرده است که زنجیره‌ی ضعیف از ابوهریره دارد و در آن آمده

ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن □ ۵۷

است که پیامبر ﷺ فرمودند: سلیمان علیه السلام صاحب فرزندی شد. او برای شیطانی گفت: آیا او را از مرگ پنهان خواهی کرد؟ آن‌ها (شیاطین) گفتند: او را به شرق خواهیم برد. گفت: مرگ به او خواهد رسید. آن‌ها گفتند: پس به غرب. گفت: مرگ به او خواهد رسید. آن‌ها گفتند: به ابحار. گفت: مرگ به او خواهد رسید. آن‌ها (سپس) گفتند: او را میان آسمان و زمین قرار می‌دهیم. و بعداً ملک‌الموت فرود آمده و گفت: من موظف شده‌ام که جانی را بگیرم؛ او را در دریاها، در تمام مرزهای دنیا جستجو کردم اما موفق به پیدا کردن او نشدم و درحالی‌که صعود می‌کردم او را پیدا کردم و روح او را گرفتم. (آنگاه پیامبر ﷺ ادامه داد که) جسد او آمده و روی تخت سلیمان علیه السلام افتاد. و این است گفته‌ی الهی که می‌گوید، یقیناً ما سلیمان علیه السلام را آزمودیم و بر روی تخت او جسدی را گذاشتیم، سپس او (به سوی ما) رجوع کرد. به هر حال الطبرانی این روایت را در تفسیر خویش نیاورده است، درحالی‌که در مجموعه‌ی احادیث خویش آن را نقل نموده است. مطابق ابن کثیر، الجوزی و السیوطی این حدیث موضوعی است. گفته می‌شود که هیچ‌کس در موضوعی بودن این حدیث شک ندارد، مگر کسی که (در اصول ایمان) مبنی بر عصمت انبیای خدا علیهم السلام شک و تردید داشته باشد.

ث. سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: سلیمان علیه السلام به مستراح رفتند و انگشتی‌شان را نزد یکی از قابل‌اعتمادترین خانم‌هایشان بنام آمنه گذاشتند. یک شیطان به شکل سلیمان علیه السلام ظاهر شد و انگشت را از

وی گرفت. پادشاهی در اداره‌ی او قرار گرفت. قتاده می‌گوید که سلیمان علیه السلام انگشتر را به شیطان سپرد که بعداً شیطان آن را در اعماق دریا افکند. سعید ابن المسیب می‌گوید که انگشتر را تحت رخت خواب خویش گذاشته و به مستراح رفتند. این سه روایت در تفسیر الجوزی که مختصر شده از تفاسیر الطبری، الزمخشری، القرطبی و دیگران است، ثبت شده است. اینجا جسد به شیطان راجع می‌شود که به شکل سلیمان علیه السلام در تخت سلطنت سلیمان علیه السلام نشسته بود.

ج. مجاهد می‌گوید که سلیمان علیه السلام از یک شیطان پرسید: چطور در میان مردم فتنه‌انگیزی می‌کنی؟ گفت: انگشترت را به من بده، برایت خواهم گرفت. وقتی انگشتر را به او داد، شیطان انگشتری را در بحر افکند. پادشاهی از او سلب شد و شیطان بر تخت سلطنت سلیمان علیه السلام نشست (الدر المنثور، جایی که جسد در آیه ذکر شده است). در نهایت انگشتری و پادشاهی به سلیمان علیه السلام بازگشت. السیوطی و سایر مفسرین در تفاسیرشان این موضوع را نقل کرده‌اند. اینجا نیز جسد به شیطان راجع می‌شود که در نقش سلیمان علیه السلام، سلطنت او را به دست گرفته بود.

ح. داوود علیه السلام پسر دیگری داشت که در زمان سلیمان علیه السلام شورش کرد و سلطنت را از سلیمان علیه السلام متصرف شد و در جایگاه او به مدت طولانی‌ای سلطان شد. وقتی خداوند تبارک و تعالی خواست که سلطنت را به سلیمان علیه السلام بازگرداند، غاصب را مانند جسدی بر تخت قرار داد طوری که حرکتی نداشت، به این معنی که از سلطان فرمان برَد، و

ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن □ ۵۹

تسلط گسترده‌ای بر حیطه‌ی خود داشت، الله ﷻ قدرت او را گرفته و او را طوری ساخت که بالای هیچ چیزی قدرت نداشت، حتی بر جسم خویش. مردم خودش در مقابلش قد علم کردند و سرانجام توسط آن‌ها کشته شد. سپس سلیمان علیه السلام بر قدرتی که غصب شده بود مستولی شد. الشعراوی با وجودی که این مسئله را ثبت کرده است، آن را به مفسرین کلاسیک راجع می‌سازد.

خ. سلیمان علیه السلام به مدت سه روز عزلت اختیار کرده بود و از مسائل عامه دوری گزیده بود، بناء خداوند ﷻ یک شیطان را به تخت او برای مجازات او قرار داد. الرازی و دیگران این مسئله را در تفاسیرشان ذکر کرده‌اند. در این روایات اسماء متفاوتی از شیطان هم ذکر شده است، مانند سخر، آصف یا حبقق و همچنان دلایلی که سلیمان علیه السلام در امتحان الهی قرار گرفته بود. به طوری مثال القرطبی از کعب الاحبار روایت می‌کند که وقتی او (سلیمان) با کشتن اسب‌ها به حق آن‌ها ظلم رواداشت بدین لحاظ به مدت چهل روز پادشاهی او سلب شد. او همچنان عهد بسته بود که خارج از بنی اسرائیل با دیگر ملل ازدواج نکند اما این عهد را شکست و به این خاطر بود که از امتحان موفق بدر نیامد. آن‌ها همچنان گفته‌اند که چرا و چگونه او به خدا دوباره رجوع کرد. «سپس او توبه‌کنان به سوی الله شتافت»، یا «سلطنت/قدرت/دولت او دوباره به او بازگشت». ابن الجوزی آورده است که اولی دیدگاه قتاده و دومی دیدگاه الضحاک می‌باشد. ابن

عبدالسلام هر دو تفسیر فوق را ذکر کرده و سومی را نیز اضافه می‌کند: «... یا (او «بازگشت» بدین معنی که) از مریضی شفا یاب شد».

۵. الرازی تمام نظریات در مورد این موضوع را به دو بخش تقسیم کرده است:

أ. نظریات کسانی که صرفاً داستان‌های ضدونقیض را جمع‌آوری کرده‌اند.

ب. نظریات کسانی که به شواهد واقعی تکیه کرده‌اند.

در بخش اول، وی الف و دال و ترکیبی از الف و دال و ج و هـ را نیز جمع‌آوری کرده است و می‌گوید که چرا افراد دسته‌ی دوم تصمیم به رد داستان‌های دسته‌ی اول گرفته‌اند. از جمله دلایل این است که شیطان نمی‌تواند شکل نبی را اختیار کند و نبی هیچ‌گاه اجازه نخواهد داد تا (در حضورش) بُت‌پرستی شود و حتی اگر این هم اتفاق افتاده باشد بدون اینکه سلیمان (علیه السلام) آگاهی داشته باشد، پس چرا خداوند ﷻ به خاطر گناهی که سلیمان (علیه السلام) آن را انجام نداده است او را مجازات کند؟ در دسته‌ی دوم او ۳ و ب را با تفسیر سومی جمع‌آوری کرده است، و آن این است که نبی سلیمان (علیه السلام) به دلیل بیماری جسمی دچار حادثه‌ی شدیدی شد که باعث شد او از نظر ظرفیت جسمی خود مانند یک جسد ظاهر شود و این یک امتحان بود. در زبان عربی کسی که به شدت بیمار است به جسد تشبیه می‌شود؛ و آن‌ها (عرب‌ها) این چنین شخص را جسم (واژه مترادف با جسد با اندک تفاوت) بدون روح می‌گویند. در ادامه‌ی تفسیر زبان‌شناختی^۱، او تفسیر چهارمی را ارائه می‌دهد که نظر خودش است: «قابل رد نیست که فکر کنیم که می‌شود

^۱ Linguistic

ضمیمه ۱: خلاصه‌ی نظرات در مورد جسد توسط مفسران کلاسیک قرآن □ ۶۱

او در یک برهه‌ای از حکومت‌داری‌اش با ترس، در معرض آزمایش قرار گرفته باشد و یا توسط مأمورین و نهادهایش که با تضعیف قدرتش سبب ترس و نگرانی وی شده باشد مورد آزمایش قرار گرفته باشد که در یک مقطع از زمان او را مانند یک جسد در حکومت‌داری ساخته باشد». او به این باور است که خود سلیمان علیه السلام به مانند جسد در تخت / حکومت خود ظاهر شده است. این بدین معنی است که کرسی‌ای که در قرآن از آن یاد شده است نمایندگی از موقف ایشان می‌کند و جسد هم به معنی تضعیف ظرفیت وی برای رفع مشکلی است که از جانب مردمش برایش ایجاد شده بود.

۶. ابن عطیه می‌گوید که اجماع بر این است که جسد به جن خاص اشاره دارد (که در روایات ذکر شده است)، زیرا به شکل ظاهری همانند سلیمان علیه السلام ظاهر شده بود درحالی‌که در واقعیت، آن طوری که مردم می‌دیدند، سلیمان علیه السلام نبود. القاضی ابو محمد می‌گوید: این نظر صحیح‌ترین دیدگاه بوده و دارای واضح‌ترین معنی است. به نظر می‌رسد که این دیدگاه نزدیک به دیدگاه و تفسیر مولانا عمران حسین است و تنها فرقی که دارند این است که از نظر عمران حسین جسد دجال می‌باشد نه جن. ظاهر شدن کسی مانند نبی سلیمان علیه السلام که در جسد ظاهر می‌شود واضح‌ترین تفسیر است نسبت به اینکه گفته شود که خود سلیمان علیه السلام به صورت استعاری به حیث یک جسد ظاهر شده است.

ضمیمه ۲

خلاصه‌ی دیدگاه‌های مفسرین کلاسیک قرآن در مورد واقعه‌ی مرگ

سلیمان علیه السلام

گردآورنده: حسب الله شفیعی

القرطبی حدیث ذیل را در تفسیرش «الجامع لاحکام القرآن» بدون اظهارنظر در مورد صحت آن به جز اینکه گفته است مرفوع می‌باشد، نقل کرده است:

ابراهیم بن طهمان از عطا بن سائب، او از سعید بن جبیر و او از ابن عباس نقل می‌کند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

نبی الله سلیمان بن داوود علیه السلام همیشه بعد از نماز می‌دید که نهال‌ها در مقابلش ظاهرشده‌اند. (هرزمانی که او به این شکل نهالی را می‌دید) می‌پرسید: «اسمت چیست؟». اگر درخت برای کاشت می‌بود، دستور می‌داد که کاشته شود، و اگر برای استفاده دارویی می‌بود، فرمان می‌داد که ذخیره شود. یک روز وقتی که نمازش را خاتمه بخشید یک نهال در مقابلش ظاهر شد. او پرسید: «اسمت چیست؟». گفت: «الْخَرْنُوبَةُ». پرسید: «مفاد تو چیست؟». گفت: «برای تباهی و ویرانی این خانه (بیت المقدس) هستم (لخراب هذالبیت)». (سلیمان علیه السلام) سپس دعا کرد: «یا الله! جن‌ها را از مرگ من واقف نگردان تا اینکه برای انسان‌ها آشکار شود و جن‌ها بفهمند که غیب نمی‌دانند». سپس عصای از درخت ساخت

ضمیمه ۲: خلاصه‌ی دیدگاه‌های مفسرین کلاسیک قرآن در مورد واقعه‌ی مرگ سلیمان علیه السلام □ ۶۳

و بر آن تکیه زد (و در این حالت وفات یافت) و برای مدتی در این حال باقی ماند. آن‌ها نمی‌دانستند (که او وفات یافته است). پس از آن، مدت‌زمانی را که سلیمان علیه السلام در این حالت بوده است، برآورد کردند و به این نتیجه رسیدند که برای یک سال در چنین حالت بوده است.

ابن کثیر نسخه‌ی واردشده در تفسیر طبری از این روایت را آورده است. هردوی آن‌ها الخروب را به‌جای الخرنوبه و عبارت اضافی ذیل را آورده‌اند: «درحالی‌که جن‌ها به کار خود ادامه می‌دادند، برای مدت یک سال جسد او به عصای خود تکیه کرده بود». ابن کثیر معتقد است که حدیث مرفوع غریب است، و در صحت آن علت وجود دارد.

السیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور» نسخه‌ی اندک متفاوت از این حدیث را آورده است و اظهار می‌کند که توسط ابن مردویه صحیح قلمداد شده است: البظر، الحاکم، ابن جریر، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن السنی در طب النبوی و ابن مردویه همه روایت کرده‌اند که ابن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که گفته است:

بعد از ختم نماز، سلیمان علیه السلام نهال‌ها را در مقابلش می‌دید که ظاهر می‌شدند. (هر وقتی که یک نهال را در چنین حالت می‌دید) می‌پرسید: «اسمت چیست؟». و (آن نهال) جواب می‌داد که این‌وآن است. اگر برای کاشت می‌بود، (فرمان می‌داد که) باید کاشته شود. و اگر برای دارو استفاده می‌شد، (فرمان می‌داد که) ذخیره شود. یک روز زمانی که نمازش را خاتمه بخشید در مقابل او یک نهال ظاهر شد. او پرسید: «برای چه کاری هستی؟». گفت: «برای خرابی و ویرانی این خانه (بیت‌المقدس) هستم (لخراب هذاالبیت).» او سپس دعا کرد: «یا الله! جن‌ها را از مرگ من واقف نگردان تا زمانی که برای انسان‌ها آشکار شود که جن‌ها غیب

نمی‌دانند. سپس عصای از درخت ساخت و بر آن تکیه زد (و در حالتی که برای عبادت همیشه خم می‌شد باقی ماند) و الله ﷻ روح وی در همین حالت گرفت. در این حالت به حیث یک جسم مرده باقی ماند و جن‌ها به کار خویش برای او ادامه دادند. سپس موریانه‌ها عصا را خوردند و او افتاد. در آن لحظه آن‌ها (همگی) فهمیدند که او مرده است. برای انسان‌ها موضوع آشکار شد که اگر جن‌ها غیب می‌دانستند، برای مدت یک سال کار مجازات آمیز و پرمشقت را ادامه نمی‌دادند (ابن عباس رضی الله عنهما با چنین برداشتی آیه را تلاوت می‌کرد). پس از آن جن‌ها از موریانه‌ها سپاسگزاری می‌کردند و هرجایی که آن‌ها را می‌یافتند برایشان آب می‌آوردند.

الماوردی همین حدیث را با اندکی تفاوت در دعای سلیمان علیه السلام روایت کرده است: «یا الله! بر مرگ من حجاب بگذار و آن را از جن‌ها پنهان کن...». مکی ابن ابی طالب همچنان این حدیث را در تفسیرش ذکر کرده است. در این نسخه، نهال هدف خود را چنین بیان می‌دارد: «تا مردم این خانه (بیت المقدس) نابود شده و تباه شوند». به جای «خانه» «مردم این خانه» آمده است. ابن عطیه روایتی دارد که به ابن عباس و ابن مسعود منتهی می‌شود و درخت الخروب در آن می‌گوید: «من برای نابودی و تباهی این پادشاهی شما ظاهر شده‌ام».

جدا از روایت فوق که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد درگذشت سلیمان علیه السلام روایت شده است، بقیه یا روایاتی از این رویداد هستند که به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین منتهی می‌شوند و یا فقط تلفیقی از گفته‌ها و یا گزارش‌های بدون منبع مشخص می‌باشند که به‌طور خلاصه در ذیل بیان شده‌اند.

در خبر است که در میان جن‌ها هفت رئیس بوده است و به خاطر همین رؤسا، جن‌ها از نبی سلیمان به خاطر محکوم ساختنشان نقد می‌کردند و بد

می‌بردند. چون سلیمان علیه السلام می‌دانست که جن‌ها از محکوم بودن در حکومت او متنفر هستند و چون نمی‌خواست هیچ مانعی در ساخت مسجد بیت المقدس که پدرش نبی داوود علیه السلام قبلاً آغاز کرده بود و پیش از مرگش به او واگذار کرده بود ایجاد شود، وقتی درک کرد که مرگش نزدیک است، به مردمش فرمان داد که مرگش را از جن‌ها پنهان دارند تا آن‌ها از روی ترس به کار و زحمت‌کشی خویش ادامه دهند و ساخت‌وساز معبد را تکمیل کنند. در آن زمان یک سال دیگر نیاز بود تا کار معبد تکمیل شود. [القرطبی]

در روایت دیگر آمده است که ملک‌الموت سلیمان علیه السلام را همراهی می‌کرد. یک‌بار سلیمان علیه السلام از ملک‌الموت در مورد نشانه‌های مرگ خویش پرسید. فرشته جواب داد که درختی بنام الخرنوبه در مقابل تو ظاهر خواهد شد و زمانی که درخت را دیدی، می‌دانی که زمان مرگت رسیده است. طوری که در حدیث فوق آمده است، وقتی که سرانجام درخت در مقابل او ظاهر شد و در مورد خراب شدن بیت المقدس گفت، او دانست که مرگش نزدیک شده است. وی سپس برای تدفین خود آماده شد، خودش را با کفن پیچید، داخل محراب شد، نماز به‌جا آورد و بعداً بر روی تخت در وضعیتی که تکیه بر عصای خویش زده بود، نشست. در آن حالت او جهان را وداع گفت و جن‌ها ندانستند که او دنیا را ترک کرده است تا آنکه یک سال از ساختن مسجد گذشت. أبو جعفر النحاس می‌گوید که این بهترین حکایت از مرگ او می‌تواند باشد. القرطبی در مورد حدیث (که در فوق ذکر شد) می‌گوید که صحت این حکایت از مرگ وی را تأیید می‌کند.

الماوردی موارد ذیل را در تفسیر خویش ثبت کرده است: روایت شده

است که سلیمان علیه السلام در یازدهمین سال سلطنتش بعد از آبادی مسجد بیت المقدس عید را جشن گرفت. و سپس بر روی صخره‌ای ایستاد و دستانش را به دعا بلند کرده گفت: «یا الله! این تو هستی که بر من سلطنت بخشیدی، این تو هستی که به من قوت بخشیدی تا این مسجد را آباد کنم پس قوتم ده تا به پاس رحمت‌هایی که برایم ارزانی داشته‌ی ترا شکرگزار باشم، مرا در دینت بمیران و قلبم را پس از هدایت گمراه مگردان. یا الله! من از تو می‌خواهم که به پنج نوع افرادی که وارد این مسجد می‌شوند (پنج موضوع) اهدا کن: هیچ‌کسی را که گناه کرده باشد و برای توبه به این مسجد می‌آید بدون مغفرت و قربت خودت بازمگردان، هیچ‌کسی را که از ترس ناامنی به این مسجد می‌آید بدون دادن امنیت بازمگردان، و مریضی را بدون شفا از آن بازمگردان، و فقیری را بدون غنا بازمگردان، و پنجم اینکه از کسی که داخل این مسجد می‌شود تا اینکه خارج نشود دیده بازمدار. یا الله! به‌استثناء کسانی که کفر می‌ورزند و ظلم پیشه می‌کنند.

القرطبی بعد از نقل این روایت از الماوردی می‌گوید که این نظر درست است که مسجد قبل از وفات او تکمیل شده بود، زیرا حدیث صحیح در نسایی با زنجیره‌ی معتبر که به عبدالله بن عمر نسبت داده می‌شود در این مورد وجود دارد؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی که سلیمان بن داوود علیه السلام ساختن بیت المقدس را تمام کرد، از خداوند تعالی سه چیز خواست: (۱) نظم و حکومتی که مطابق به قانون الهی باشد که مستجاب شد، (۲) پادشاهی‌ای که بعد از او بر هیچ‌کس میراث نماند که مستجاب شد، و (۳) ...هرکسی که در این مسجد (صادقانه) برای ادای نماز آید، تمام اعمال بد آن شخص از او زدوده شود و او مانند کسی شود که تازه از مادر تولد یافته است که آرزو می‌کنم که

ضمیمه ۲: خلاصه‌ی دیدگاه‌های مفسرین کلاسیک قرآن در مورد واقعه‌ی مرگ سلیمان علیه السلام □ ۶۷

این (نیز) مستجاب شده باشد.

این حدیث تأیید می‌کند که مسجد قبل از وفات سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود و جن‌ها مصروف کار پرزحمت روی موضوع دیگری بر اثر فرمان سلیمان علیه السلام بوده‌اند.

ابن عجیبه بعضی دیگر از نسخه‌های این حدیث را به صورت درست آورده است. همین مورد در سایر تفاسیر کلاسیک با نسخه‌های طولانی‌تر نیز مشاهده می‌شود. برای تخلص، روایت ابن عجیبه را ترجمه می‌کنم:

آورده‌اند که سلیمان علیه السلام گاهی برای اصحابش گفتند: «خداوند به من آنچه را که می‌بینید عطا فرموده است، اما در طول پادشاهی‌ام روزی هم بر من نگذشته است که عاری از پریشانی و نگرانی باشم و امیدوارم روزی بیاید که در آن هیچ پریشانی نداشته باشم. روز بعد او داخل قصر خود شد و فرمان داد که درها را ببندند و هیچ‌کس را اجازه نیست که داخل شود و هیچ خبری به وی نرسد. سپس بر عصای خود تکیه داد و به وسعت تحت حاکمیت خویش نظر انداخت. جوانی زیبایی را دید که به او سلام داد. (مدت اندک از احوال‌پرسی نگذشته بود که درک کرد آن جوان ملک‌الموت است). پس گفت: «ای ملک‌الموت! این روزی است که انتظارش را داشتم پس مرا از پریشانی و ارهان.» ملک‌الموت گفت: «در روزهای این دنیا چنین روزی خلق نشده است» و بعداً او را قبض روح کرد، در حالی که به عصایش تکیه کرده بود.

در روایت دیگر آمده است که او از شیاطین خواست تا در اطرافش قصری از شیشه بسازد که هیچ دروازه‌ای نداشته باشد. او در آنجا به نماز ایستاد و در آن خانه [شیشه‌ای] (در عزلت) به عصای خود تکیه داد و ملک‌الموت وارد

کاخ شده روح او را قبض کرد. ابن عجبیه در این مورد چنین نظر می‌دهد: «والله علم اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد». بنابراین سلیمان علیه السلام درحالی که به عصایش تکیه کرده بود از دنیا رفت و برای مدت یک سال متکی به عصا باقی ماند تا اینکه موریانه‌ها عصایش را خوردند.

شایان ذکر است که ابو حیان یک یادداشت کوچک را با نسخه‌ی متفاوت از روایت ذکر کرده است؛ اگرچه با آن موافق نیست. جسم وفات یافته‌ی سلیمان علیه السلام در حال سجده پیدا شد؛ در این نسخه او در یک اتاق بود.

موریانه‌ها طاقچه‌ی درب آن خانه را خوردند تا اینکه دروازه سقوط کرد و مرگ او بر همه هویدا شد. ابو حیان می‌گوید که ابن عباس رضی الله عنه گفته است: «زمانی که او در حال عبادت الله تعالی بر روی فرش بود، از دنیا رفت و تمام درها را به خاطری بسته بود که تنها باشد. موریانه‌ها منسأ (یا سرتاقچه) را خوردند و دروازه سقوط کرد که کلمه‌ی خَرَبَ برای سقوط دروازه استفاده شده است. این تنها نمونه‌ای است که واژه‌ی منسأ به معنی طاقچه‌ی درب به جای عصای توسط یک صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر شده است. ابن عطیه درحالی که با آن موافق نیست نسخه‌ی مشابهی را روایت کرده است.

بعضی نسخه‌های دیگری با جزئیات بیشتر در مورد عزلت سلیمان علیه السلام در قصر وجود دارد که برای او در روزهای پسین ساخته شده بود و حکایت از این دارد که بعضی جن‌ها که کوشش می‌کردند از طریق پنجره داخل قصر شوند، در هر بار کوشش می‌سوختند تا اینکه روزی درک کردند که چیزی از داخل قصر شنیده نمی‌شود و هیچ آتشی از رفتن آن‌ها به داخل جلوگیری نمی‌کند، پس آن‌ها فهمیدند که او وفات یافته است.

ضمیمه ۲: خلاصه‌ی دیدگاه‌های مفسرین کلاسیک قرآن در مورد واقعه‌ی مرگ سلیمان علیه السلام □ ۶۹

علیرغم اینکه نسخه‌ها و جزئیات متفاوت از این رویداد وجود دارد، خلاصه‌ی موضوع این است که تفاسیر کلاسیک قرآن بالاتفاق، همه اجماع بر این دارند که سلیمان علیه السلام وفات یافته بود و مرگش برای مدت طولانی از جن‌ها پنهان بود. اکثر مفسرین به این باور هستند که این مدت حدود یک سال بوده است؛ طوری که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است و فوقاً نقل شد. در بسیاری از این تفاسیر کلمات مختلفی که در آیه ذکر شده‌اند، مانند منساً، دابة الأرض و خَرًا، مورد بحث قرار گرفته است.

نکته‌ی جالب و شایان ذکر این است که هیچ مفسر کلاسیک به طور مستقیم آیه‌ی مربوط به جسد در سوره‌ی «ص» را که بر تخت سلیمان علیه السلام نشسته بود با آیه در سوره‌ی «الاسماء» در مورد وفات سلیمان علیه السلام ربط نداده است، هر چند ارتباط بین این دو آیه جالب توجه است و به نظر می‌رسد که این دو واقعه رابطه‌ی نزدیک به هم داشته باشند. این به خاطر حدیثی است که در نسائی آمده است و فوقاً ذکر شد. بعد از تمام شدن ساخت و ساز مسجد بیت المقدس، سلیمان علیه السلام از خداوند می‌خواهد که هیچ کس بعد از او پادشاهی او را به ارث نبرد و درست در همین زمان بود که وی شاید جسد را به روی تخت خویش دیده است. همچنان نکته‌ی جالب و شایان توجه این است که هیچ‌یک از مفسران کلاسیک ارتباط دابة الأرض در اینجا را با دابة الأرض آخر الزمان در نظر نگرفته‌اند.

یادداشت نهایی: القشیری در تفسیر آیه چنین می‌گوید: «(وضعیت) یک پادشاهی که شاهی‌اش متکی به غیر الله و یک عصای باشد (که به او قدرت می‌دهد)، چنین خواهد بود. در نتیجه، وقتی آن چیز [عصا] سقوط کند، پادشاهی نیز با آن سقوط می‌کند. و هر کس به غیر او (خدا)

۷۰ □ قرآن، جسد و دجال

متکی باشد، هر زمانی که آن چیزی که او متکی بر آن است سقوط کند
او هم سقوط می‌کند».

از آنجایی که این نظر مناسب سلیمان (علیه السلام) نیست، تنها تفسیر مناسب برای
این آیه، جسد روی تخت می‌باشد.

ضمیمه ۳

نظر امین احسن اصلاحی در مورد جسد و دابة الارض

ترجمه‌ی ایشان از آیه‌ی جسد

و ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او نعشی را گذاشتیم. سپس توبه کرد. او دعا کرد: «خدای من! بر من ببخش و بر من چنان پادشاهی عطا کن که بعد از من هیچ‌کس را سزاوار نباشد. حقا که تو بخشنده‌ی بافضیلت هستی».

(قرآن، ص: ۳۴-۵)^۱

تفسیر ایشان

این واقعه‌ی دیگری است که منعکس‌کننده‌ی گرایش به توبه در سلیمان علیه السلام

^۱ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (ص: ۳۴) ترجمه: و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم پس به توبه باز آمد. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ص: ۳۵) گفت پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ‌کس را پس از من سزاوار نباشد در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای.

می‌باشد. از آنجایی که این ماجرا به شکل کجی در کتب تفسیر ما به تصویر کشیده شده است، بیایید که این واقعه را به زبان ساده مورد کنکاش قرار دهیم. بعداً خوانندگان می‌توانند در مورد کلمات آیه تأمل کنند. تاریخ واضح می‌سازد که وقتی سلیمان (علیه السلام) مورد آزمایش شدید قرار گرفته بود، دشمنان او هجوم آورده و بسیاری از قلمرو او را تصرف کردند و در مناطق باقی مانده بی‌نظمی‌هایی ایجاد کردند که سبب مختل شدن نظام حکومتی شد. تنها قلمرو مرکزی حکومت وی در سلطه‌ی او باقی ماند و او در آنجا محصور بود. این آزمونی از جانب خداوند (تعالی) بود. سلیمان (علیه السلام) یک پادشاه مهربان بود. او گمان برد که خداوند به خاطر بعضی نواقص او را مورد مجازات قرار داده است. این اندیشه غم و اندوه او را افزود و این حالت از او یک کالبد بی‌جان بر روی تخت ساخت. در آن ایام، بسیار فروتنانه از خداوند (تعالی) استدعا کرد تا گناهان او را ببخشد و دعا کرد که اگرچه شایسته‌ی نعمت‌های خداوندی و فضل و مرحمت او نیست، باز هم به او چنان پادشاهی عطا شود که پس از او هیچ‌کسی که مرتکب چنین گناهی می‌شود مستحق آن نباشد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ

«و ما سلیمان را آزمودیم.»

این آزمایش‌ها سنت الهی هستند. گناه لازمی مورد آزمایش قرار گرفتن نمی‌باشد و لازمی نیست که سلیمان (علیه السلام) به سبب کدام گناه مورد آزمایش قرار گرفته باشد. آزمایش و آزمون سراغ همه پیامبران و انبیای الهی می‌رود. آن‌ها به خاطر آزمایش، صبر و سپاس‌گزاری آن‌ها امتحان می‌شود. این‌گونه سلیمان

ضمیمه ۳: نظر امین احسن اصلاحی در مورد جسد و دابة الأرض □ ۷۳

ﷺ نیز مورد آزمایش قرار گرفت و از آنجایی که او پادشاه بود، این آزمایش در سلطنت او بود.

وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا

این سخنان به طور مختصر و درعین حال بسیار جامع آزمونی را به تصویر کشیده است که سلیمان ﷺ با آن روبرو شده بود.

در ابتدا، پادشاهی اش قلمرو بزرگی را درنوردید و او قدرتمندانه بر آن حکم راند. بعداً خداوند ﷻ کالبد بی جان او را بر تختش قرارداد. واژه‌ی جسد استعاره از درماندگی و اندوه سلیمان ﷺ است. به این معنی که اقتدار و حکومت وی در مرکز قلمرو او محدود شد و شرایط، او را چنان درمانده و پریشان ساخت که تنها جسم او بر تختش باقی ماند و روحش او را ترک کرد. تفکر و تفحص نشان می‌دهد که جز ناتوانی و غم و اندوه یک پادشاه، تصویر دیگری نمی‌توان از این واقعه کشید.

ثُمَّ أَنَابَ

این واژه‌ها نشان می‌دهد که حتی در چنین وضعیت، سلیمان ﷺ از خداوند ﷻ ناامید نشد، بلکه برعکس، درک کرد که این‌ها به خاطر برخی گناهی است که او مرتکب شده بود. در نتیجه او با توبه به سوی خداوند ﷻ رجوع کرد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي

این کلمات بدین معنی نیستند که سلیمان ﷺ دعا کرده باشد تا خداوند ﷻ ملکی را به او بدهد که پس از او به کس دیگری داده نشود. در واقع دعای

سلیمان (علیه السلام) به این معنی بود که اگر چه او شایسته‌ی پادشاهی نیست، باز هم از روی فیض و رحمت، خداوند (تعالی) چنان پادشاهی به او عطا کند که نه خودش و نه کسی پس از او شایسته‌اش باشد.

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

دعای سلیمان (علیه السلام) اشاره به این دارد که خداوند (تعالی) سخاوتمندانه بخشش‌گر است، بناءً با وجود عیوبی که دارد، امید دارد که خداوند (تعالی) او را از رحمتش ناامید نکند. اساسی‌ترین تأکید در این دعا دریافت یک پادشاهی بی‌نظیر نیست، بلکه پادشاهی‌ای است که سزاوارش نمی‌باشد. در واقع مقصود سلیمان (علیه السلام) این بود که علیرغم کاستی‌هایش، به پادشاهی‌ای دست یابد که هیچ‌کس پس از او شایسته‌ی آن نباشد. درک و بزرگ پنداشتن اشتباه در این دعا، نشان‌دهنده‌ی تواضع و توبه‌کنندگی وی می‌باشد. همواره همه حاکمان خوش‌قلب مصیبت‌های آمده بر کشورهای خویش را نتیجه‌ی گناهان خویش می‌پندارند. روایات گوناگون حاکی از آن است که در زمان عُمر (رضی الله عنه) قحطی بزرگی به وجود آمده است که به عام الرماده شهره است. در جریان این قحطی عمر (رضی الله عنه) شدیداً گریه کرده استدعا می‌نمود: بار خدایا! اجازه نده که امت رسول الله (صلی الله علیه و آله) از دست من هلاک شوند.

نظر اصلاحی در مورد دابة الأرض

ترجمه‌ی ایشان از آیه‌ی دابة الأرض

بنابراین، هنگامی که مرگ او را مقدر کردیم، کسی جز یک موربانه

نبود که با خوردن عصایش آن‌ها را از وفاتش آگاه کرد. بنابراین هنگامی که او افتاد، فقط پس‌از آن بود که جن‌ها درک کردند که اگر علم غیب می‌دانستند در این عذاب و مشقت باقی نمی‌ماندند.

(قرآن، سبأ: ۱۴)^۱

تفسیر ایشان

آیات قبلی به‌طورکلی آنانی را باطل ثابت می‌کند که این نظر اشتباه را می‌پروانیدند که تمام دستاوردهای سلیمان (علیه السلام) منوط به جن‌ها بود، نعوذبالله. حال در این آیه، به‌طورکلی واضح شده است که جن‌ها هیچ ابزار برای اطلاع از امور غیب ندارند. همان‌گونه که سایر موجودات خداوند ﷻ هیچ اطلاعاتی در این مورد ندارند، آن‌ها نیز هیچ معلومات در مورد غیب ندارند. و برای روشن شدن این مسئله به واقعه‌ی مرگ سلیمان (علیه السلام) اشاره شده است. (سلیمان (علیه السلام) در زمان مرگ در حال نظارت بر وظایفی بود که به جن‌ها سپرده بود، اما جن‌ها هرگز از مرگ او آگاه نشدند. آن‌ها به کار مشقت آور ادامه دادند. درنهایت، بعد از مدت طولانی واقف شدند که سلیمان (علیه السلام) وفات یافته است. بعد از این بود که آن‌ها توانایی این را یافتند تا آزادی خویش را از غلامی وی به دست آرند. به نظر می‌رسد که تمام این وقایع چنین اتفاق افتاده باشند: سلیمان (علیه السلام) در

^۱ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ (سبأ: ۱۴) ترجمه: پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده ای خاکی [=موریانه] که عصای او را [به تدریج] می خورد [آدمیان را] از مرگ او آگاه نگردانید پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند در آن عذاب خفت آور [باقی] نمی ماندند.

زمان مرگش، شخصاً وظایفی را که به سایرین محول کرده بود بررسی می‌کرد؛ خصوصاً وظایفی را که به جن‌ها سپرده بود. در حالتی که کارهای ساختمانی سپرده‌شده را بررسی می‌کرد و به عصای خویش تکیه زده بود، مرگ به سراغش آمد. باین حال، او در حالت اتکا بر عصا ایستاده ماند و جن‌ها فکر می‌کردند که سلیمان علیه السلام آن‌ها را نگاه می‌کند، بناءً به کار خود ادامه دادند. زمان قابل توجهی گذشت تا اینکه موربانه‌ها قسمت تحتانی عصا را خوردند و جسم بی‌جان او به زمین سقوط کرد.

واقع و زمینه‌ی این واقعه نشان می‌دهد که کلمه‌ی دابة الأرض در اینجا اشاره به موربانه دارد و کلمه‌ی منساً به معنی «عصا» است. آیه مدت‌زمانی را که سلیمان علیه السلام در این حالت قرار داشته است معین نمی‌کند. باین حال، غیرمحمتمل نیست که بدن مرده‌ی وی مدتی در این مقام باقی مانده باشد و نه این غیرمحمتمل است که (در طول این مدت) موربانه بخشی از عصای او را خورده باشد. موربانه‌ها حشرات بسیار شروری هستند و توانایی دارند که چوب را در مدت بسیار کوتاهی بخورند؛ بالأخص اگر تعدادشان زیاد باشد. چوب و عصا طعمه‌ی آسان برای خوردن آن‌هایند. علاوه بر این، ماهیت این حادثه خاص بود. اراده‌ی خداوند تعالی بر این بود که مرگ سلیمان علیه السلام در چنین حالت واقع شود تا برای مردم آشکار شود که باد و جن که تحت اداره‌ی او بودند نتوانستند او را از این مرگ ناگهانی نجات دهند. همچنان، این حادثه باید طوری اتفاق می‌افتاد که فهم غلط مبنی بر غیب دانستن جن‌ها را باطل ثابت کند. برای تشریح این حقایق، خداوند تعالی سلیمان علیه السلام را به چنین مرگی مواجه ساخت. و خداوند تعالی بر تحقق بخشیدن هر امری تواناست.

تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْعَيْبَ مَا لَبُثُوا فِي الْعَذَابِ
الْمُهِينِ

سخنان (فوق) به این واقعیت اشاره دارد که جن‌های شرور به‌طور مداوم مراقب استراق سمع در امور جهان غیب هستند، به همین دلیل آن‌ها در مواقع گوناگون در آسمان‌ها می‌نشینند، طوری که از سوره‌ی جن و جاهای دیگران قرآن کریم مشهود است. آن‌ها موفقانه گمراه شده توسط خویش را فریب داده بودند که ابزاری برای شناخت غیب دارند. به‌هرحال، واقعه‌ی مرگ سلیمان عليه السلام برای بازنمودن چشم آن‌ها کافی بود؛ آن‌ها حتی علم چیزی را نداشتند که در نزدیکی‌شان بود، چه برسد به رموز آسمان‌ها. در نتیجه‌ی این عدم آگاهی، آن‌ها مجبور شدند به کار مشقت‌بار و به محکومیت ادامه دهند. از کلمات فوق این نیز مشهود است که سلیمان عليه السلام تنها جن‌های شیطانی را مجبور به کار کرده بود و این علم تحت انقیاد درآوردن تنها مختص جن‌های شیطانی می‌شد.

ضمیمه ۴

نظر ابو الأعلى المودودی در مورد دابة الأرض و جسد

نظر او در مورد جسد

با توجه به بحث، هدف اصلی بازگو کردن این رویداد است؛ آیات قبلی مقدمه برای آن اند. همان گونه که در فوق ذکر شد، نخست حضرت داود (علیه السلام) ستایش شد، پس از آن واقعه‌ی نقل شد که در آن، آن حضرت (علیه السلام) مورد آزمایش قرار گرفت، پس از آن گفته شد که الله ﷻ حتی بندگان محبوب چون وی را از حساب‌دهی معاف نمی‌کند و سرانجام در مورد شخصیت نجیب وی گفته شد که به محض هشدار از آزمایش توبه کرد و به درگاه خداوند سجده بُرد و دست از آن عمل برداشت، در اینجا نیز سلسله‌ی وقایع همسان است: ابتدا به مقام والای سلیمان (علیه السلام) و ایمان عمیق وی اشاره شده است، بعداً گفته شده است که وی نیز در معرض آزمون قرار گرفت، سپس آمده است که وقتی جسدی بر روی تخت او قرار گرفت، فوراً خطر خطاهای خویش را درک کرده و در نتیجه توبه بُرد، خواستار آرمزش از بارگاه ایزد رحیم شد و آن عمل را ترک کرد، زیرا که در معرض آزمون قرار گرفت. در کلامی دیگر، خداوند ﷻ هم‌زمان با یادآوری این دو داستان می‌خواهد روی دو موضوع مهم برای مخاطبان تأکید کند: (۱) عوام که در جای آن گذاشته شود، حتی پیامبران مقرب نیز از

حساب‌دهی در پیشگاه او در امان نمانده‌اند؛ و (۲) اسلوب درست این است که وقتی از کسی خطایی سر می‌زند نباید بدان خطا ببالد و افتخار کند، بلکه بعد از اینکه اشتباه خود را درک کرد به درگاه خداوند ﷻ فروتنانه بیافتد و تعظیم کند. در نتیجه‌ی چنین رفتارها خداوند نه تنها آن‌ها را مورد عفو قرار می‌دهد بلکه آن‌ها را مورد لطف و مهربانی بیشتر قرار می‌دهد.

پرسی که اینجا خلق می‌شود این است که سلیمان (علیه السلام) با چه نوع آزمایشی روبرو شد؛ قرار گرفتن جسد بر تخت وی به چه معنی است و چه نوع هشدار در این واقعه نهفته است که از آن توبه کرد؟ در این ارتباط مفسرین چهار دیدگاه را آورده‌اند.

یک بخش آن مربوط داستان طولانی است که جزئیات آن مورد اختلاف بوده، اما خلاصه آن چنین است: خطا این بود که یکی از همسران سلیمان (علیه السلام) به بُت‌پرستی در قصر برای مدت چهل روز ادامه داد و وی از آن بی‌خبر بود، یا اینکه چند روزی را او در قصر ماند و به مردم مظلوم رسیدگی نکرد. نسبت به این خطاها وی چنین مجازات شد: انگشتر سلیمان (علیه السلام) که توسط آن بر جن، مردم و باد سیطره داشت، توسط یکی از شیاطین ربوده شد. به محض اینکه انگشتر را از دست داد، از قدرتهای خویش محروم شد و به مدت چهل روز از مکانی به مکانی آواره بود؛ در این فاصله شیطان به کسوت سلیمان (علیه السلام) به حکومت ادامه داد. جای گرفتن جسد بر تخت او حکایت از همین شیطان دارد که بر تخت او نشسته بود. عده‌ای از مردم نیز گفته‌اند که عفت زنان خانواده‌ی

سلطنتی از دست شیطان در امان نبوده است.^۱ سرانجام وزرا، رؤسا و علمای دربار وی شک کردند که او سلیمان (علیه السلام) نیست. بنابراین، وقتی تورات را نزد او گشودند، فرار کرد. در راه فرار انگشتر در دریا افتاد، یا اینکه او خود انگشتری را در دریا افکند و یک ماهی آن را بلعید. سپس، به نحوی سلیمان (علیه السلام) ماهی را به دست آورد. برای پزیدن، شکم ماهی را گشود و انگشتر را در شکم ماهی یافت. بعداً، به محضی که انگشتر را به دست آورد همه جن و انس نزدش خاشعانه حاضر شدند. این داستان از آغاز تا انجام، مزخرف و پوچ است، که نوکیشان از میان یهودیان و مسیحیان از تلمود و دیگر منابع بنی اسرائیل گرفته و آن را در میان مسلمانان گسترش داده‌اند. عجیب است که برخی از دانشمندان شناخته‌شده‌ی ما این اسرائیلیات را معتبر می‌دانند و از آن در تفسیر و تشریح قرآن یاد می‌کنند؛ درحالی‌که هیچ واقعیتهایی در ارتباط با انگشتر سلیمان (علیه السلام) وجود ندارد و نه کارهای فاخر او را می‌توان به انگشتر نسبت داد و نه شیطان قدرت این را دارد که خود را به صورت پیامبر درآورد و مردم را گمراه کند. و همچنین نمی‌توان در مورد خدا تصور کرد که او پیامبری را به خاطر خطایی چنین مجازات کند طوری که شیطان مبدل به وی شده و قادر به فساد و نابودی تمام جامعه باشد. قرآن خود در این آیه، این تفسیر را رد می‌کند:

وقتی سلیمان را آزمودیم، و او از ما بخشش طلب کرد، سپس ما باد و شیاطین را مطیع او کردیم.

^۱ مترجم: از این حرف و حدیث‌ها که حتی به زبان آوردنش هم کاری است بس دشوار و گران، در تورات بسیار زیاد آورده‌اند که از طریق کاهنان معبد سلیمان به پیامبران الهی بهتان‌ها بسته شده است و این نوع موارد صحت ندارند و اینکه طبیعت خلقت شیطان با انسان متفاوت است و این افکار عوامانه است که برای عوام‌فریبی از طریق مقامات بلند یهودی که مستقر در معبد سلیمان بودند، منتشر یافته است.

اما برعکس، مطابق تفسیر فوق، شیطان توسط انگشتر تحت کنترل او بود. عجیب محققانی است که این تفسیر را ارائه داده و اهمیتی نمی دهند که آیات بعدی چه می گوید.

دومین بخش آن‌ها می گویند که پسری پس از بیست سال برای سلیمان علیه السلام متولد شد. شیطان ترسید که اگر او بعد از سلیمان علیه السلام پادشاه شود، آن‌ها همچنان، حتی بعد از مرگ سلیمان علیه السلام، برده خواهند ماند. بنابراین شیاطین نقشه‌ی قتل او را کشیدند. وقتی سلیمان علیه السلام از این نقشه آگاهی حاصل کرد، او طفل را در ابرها پنهان کرد تا در آنجا بزرگ شد. این آزمونی بود که وی گرفتار آن شد: به جای اینکه او به خداوند توکل کند به ابرها اعتماد کرد. از همین رو مجازات شد و پسر وفات یافت و از ابرها بر روی تخت او به صورت جسدی پایین افتاد. این داستان همچنان اساس و بنیاد ندارد و در مغایرت با قرآن است. حتی در این داستان هم اشاره شده است که شیطان و ابرها تحت سیطره‌ی سلیمان علیه السلام بوده است، در صورتی که قرآن صراحتاً تأکید می کند که واقعه بعد از مجازات اتفاق افتاده است.

بخش سوم حکایت از این دارد که سلیمان علیه السلام روزی سوگند یاد کرد که آن شب نزد ۷۰ همسر خود برود و از هر یک سلحشوری متولد شود که در راه خدا بجنگند، اما در حالی که او این [سوگند] را گفت، فراموش کرد که ان شاء الله بگوید. در نتیجه، فقط یک زن باردار شد و از او نیز یک فرزند معیوب متولد یافت، که قابله او را آورد و بر روی تخت سلیمان نبی گذاشت. این حدیث توسط ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، در بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌هایی سنت درج می باشد. در بخاری این حدیث در جاهای متفاوت و به انحاء متفاوت

روایت شده است. در یک جای تعداد زوجات ۶۰ تن ذکر شده است و درجایی دیگر ۷۰ تن و به همین منوال ۹۰، ۹۹ و ۱۰۰ زن برای ایشان ذکر شده است. تا آنجا که مربوط به تواتر راویان می‌شود، این احادیث دارای تواتر قوی‌اند و از دیدگاه اصالت روایت دارای مشکل نیست، اما، موضوع حدیث کاملاً خلاف عقلانیت است و با صدای بلند اعلام می‌کند که چنین چیزی، طوری که روایت شده است، توسط پیامبر اکرم ﷺ گفته نشده است. اما برعکس، احتمالاً از آن به‌عنوان نمونه‌ای از داستان‌سرایی احمقانه و مزخرف یهودیان یاد کرده و شنونده ممکن است طوری سوء برداشت کرده باشد که پیامبر اکرم ﷺ آن را به‌عنوان یک واقعه بیان کرده است. واداشتن مردم به پذیرش چنین سنی فقط بر اساس تواتر راویان، باعث می‌شود که دین موضوع مسخره و شوخی قرار گیرد! هر کس می‌تواند محاسبه کند که تفاوت زمانی بین عشا و فجر حتی در طولانی‌ترین شب‌های زمستان از ۱۰ تا ۱۱ ساعت تجاوز نمی‌کند، اگر کمترین تعداد زوجات ۶۰ تن در نظر گرفته شود، بدین معنی است که سلیمان ﷺ با هر ۶ زن در یک ساعت که مجموعاً ۶۰ زن در ۱۱ ساعت می‌شود، مقاربت و نزدیکی کرده است؛ البته بدون یک لحظه استراحت و توقف. آیا چنین چیزی

^۱ مترجم: متأسفانه در دنیای اسلام مسئله مهم و اساسی و مسبب همه اختلافات همین نکتهٔ بسا مهم و اساسی است، به گمان بنده مشکل اساسی امروز همین مسئله انتقال معلومات یا زنجیره معلومات (data transformation chain) است که هر گروهی به اساس ترجمه، تفسیر، تأویل و تعبیر خود، خویشتن را حق می‌دانند و دیگران را منحرف، که صد البته مسئله بسا خطرناکی که در عصر ما به کمک و شیطنت غرب و تمدن مدرن غربی بروز کرده همانا مسئلهٔ تکفیر است که اگر جوانان مسلمان از این دام دشمنان امت اسلامی باخبر نگردند و کورکورانه (خدای ناخواسته) فریب دشمنان و منافقان را بخورند به جای اینکه مسبب شوند تا خدمتی در جامعه اسلامی کرده باشند، نمک بر زخم این پیکر می‌پاشند.

ضمیمه ۴: نظر ابو الأعلى المودودی در مورد دابة الأرض و جسد □ ۸۳

عملاً ممکن است؟ و آیا ممکن است که پیامبر اکرم ﷺ از این حکایت به حیث یک واقعه ذکر کرده باشد؟ گذشته از آن، در حدیث در هیچ جا گفته نشده است که طفلی که در قرآن از آن یاد شده است و بر تخت سلیمان ﷺ قرار گرفته است، طفل ناقص الخلقه است. بناءً نمی‌توان ادعا کرد که این حدیث به حیث تفسیر این آیهی قرآن ارائه شده است. بر علاوه، هر چند قابل درک است که حضرت سلیمان ﷺ با تولد کودک از خداوند ﷻ طلب بخشش کرد، اما نمی‌توان درک کرد که چرا همراه با دعای مغفرت این دعا را نیز کرد:

«خدای من، بر من سلطنتی ارزانی فرما که بعد از من هیچ‌کس را سزاوار آن نباشد.»

تفسیر دیگری ترجیح داده شده توسط امام رازی این است: سلیمان ﷺ به بیماری جدی مبتلا شد و یا به دلیل خطر خطیری بدنش فقط به یک اسکلت مبدل شد (گوشتش آب شد و فقط استخوان ماند). اما این تفسیر هم با کلمات قرآن مطابقت و قرابت ندارد. قرآن می‌گوید:

«ما سلیمان را آزمودیم و جسدی بر روی تخت او قرار دادیم. سپس او به سوی الله ﷻ بازگشت کرد.»

هیچ‌کس نمی‌تواند از این کلمات به این فهم برسد که جسد بی‌جان حکایت از جسد خود سلیمان ﷺ دارد. واضح است که منظور از قرار دادن او در یک آزمون به سبب خطایی می‌تواند باشد که از او سرزده است. در این صورت، به طریقی با گذاشتن جسد بر روی تختش، وی هشدار دریافت می‌کند و هنگامی که او خطای خود را درک نمود، به سوی الله ﷻ رجوع کرد.

درواقع، این موضوع یکی از مشکل‌ترین موضوعات قرآن کریم است و

نمی‌توانیم کدام تفسیر یقینی، مطلق و قابل‌بحث در این زمینه ارائه کنیم. هرچند، اگر کلمات نبی سلیمان (علیه السلام)، «خدای من، بر من سلطنتی ارزانی فرما که بعد از من هیچ‌کس را سزاوار آن نباشد»، در روشنی تاریخ اسرائیلیات مطالعه شود، به نظر می‌رسد که احتمالاً او این آرزو را داشته است که بعد از او پسرش به تخت سلطنت بنشیند، تا پادشاهی و سلطنت او بعد از خودش در نژاد او ادامه یابد. این همان چیزی است که از جانب خدا برای وی، آزمایش خوانده شده است و وی این مسئله را زمانی درک کرد که وارثش جوان ناشایست بنام رحبعام (Rehoboam) بزرگ شد. رفتار زشت او به‌وضوح نوید می‌داد که او حتی برای چند روز قادر به حفظ پادشاهی عظیم پیامبرانی چون داوود (علیه السلام) و سلیمان (علیه السلام) نیست.

«قرار دادن جسدی بر روی تختش» احتمالاً این مفهوم را افاده می‌کند که پسری که او می‌خواست پس از وفاتش بر تخت سلطنت بنشیند، شخصی نابکار و زشت‌کردار بود. بنابراین، او از تمایزش کناره گرفت، از الله (ﷻ) طلب بخشش کرد و دعا نمود که سلطنت همگام با [وفات] او متوقف گردد و او خواست تداوم سلطنت در اولادهی خویش را تحت اداره درآورد. تاریخ اسرائیلیات نیز چنین چیزی را نشان می‌دهد. سلیمان (علیه السلام) هیچ وصیتی برای تعیین جانشین خویش به‌جای نگذاشت و نه اطاعت از شخص خاصی را برای مردم الزامی کرد. بعد از وی، وزیرانش رحبعام را بر تخت نشانیدند. اما مدتی نگذشت که

^۱ رحبعام (به عبری: רְחִבְעָם) پادشاه یهودیه میان سال‌های ۹۲۸ تا ۹۱۱ پیش از میلاد بود. پدرش سلیمان و مادرش نعمه از اهالی عمون بود. رحبعام در عبری به معنای کسی که مردم را افزایش می‌دهد یا خویشاوندی که بخشنده بوده‌است می‌باشد. در زمان پادشاهی او سرزمین اسرائیل به دو بخش پادشاهی یهودیه و پادشاهی اسرائیل تجزیه‌شد. (ویکی پدیا دانشنامه آزاد).

ده قبیله از بنی اسرائیل شمال فلسطین را تصرف کردند، و از هم جدا شدند تنها قبیله یهودا به مرکزیت اورشلیم وفادار ماندند.

نظر مودودی در مورد دابة الأرض

پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، هیچ چیزی نبود که جنیات را از مرگ وی باخبر سازد جز موربانه‌ی چوب که عصای او را می‌خورد. بناءً، چون سلیمان فروافتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور [باقی] نمی‌ماندند.

(سبأ: ۱۴)

معنی دیگر جمله این مفهوم را می‌تواند داشته باشد: «حالت و وضعیت واقعی جن روشن و آشکار شد». مطابق به معنی اول، به این معنی است که «جنیان دانستند که ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه غیب می‌دانند باطل است» و مطابق دومی، به این معنی است که «مردمی که فکر می‌کردند جنیان از عالم غیب مطلع هستند، به این نتیجه رسیدند که جنیان از این علم بری‌اند».

بعضی از مفسرین معاصر چنین تفسیر کرده‌اند: چون، رحبعام، پسر سلیمان عليه السلام انسان ناشایست و عیاش بود و توسط انسان‌های متملق احاطه شده بود، نتوانست مسئولیت بزرگی را که پس از مرگ پدر بزرگوارش باید بر شانه‌هایش حمل می‌کرد، تحمل نماید. بعد از مدت کوتاهی از جانشینی‌اش، پادشاهی سقوط کرد، و قبایل مرزی (مثلاً جنیان) که سلیمان عليه السلام با قدرت عظیم خود آن‌ها را تحت سلطه درآورده بود، طغیان کردند و از حکومت جدا شدند. اما این تفسیر به صورت کلی با متن قرآن هم‌خوانی ندارد. صحنه‌ی را که می‌توان از کلمات

قرآن به تصویر کشید، تا حدودی مشابه به این است: مرگ در حالی سراغ سلیمان (علیه السلام) آمد که بر عصا تکیه زده بود. بدن او با اتکا به عصا پابرجا مانده بود و جنیان که فکر می‌کردند وی زنده است، به خدمت و وظیفه‌شان ادامه دادند. سرانجام، هنگامی که موریان‌هی چوبی آغاز به خوردن عصا کرد و عصا میان‌تهی شد، بدن سلیمان (علیه السلام) به زمین سقوط کرد؛ بعد از آن بود که جنیان درک کردند که وی مرده است. آخر چرا باید این توصیف روشن و بدون ابهام از موریان‌هی چوبی به ناشایستگی پسر سلیمان (علیه السلام)، عصا به نمادی از قدرت و اقتدار و سقوط کردن عصا به سقوط پادشاهی ربط داده شود؟ اگر خداوند (جل جلاله) قصد داشت همه‌ی این‌ها را بگوید، هیچ کمبودی در زبان گسترده‌ی عربی وجود نداشت. در حقیقت، قرآن در هیچ جا از چنین زبان معمایی استفاده نکرده است. اعراب عوام که نخستین مخاطبان این کلام بودند، چگونه توانستند این معما را حل کنند؟

و در اخیر، پوچ‌ترین بخش تفسیر این است که مطابق به آن جنیان مردم قبایل مرزی است که سلیمان (علیه السلام) به آن‌ها وظیفه داده بود تا کارهای مشخصی را تحت قیادت او انجام دهند. سؤال اینجاست، کدام‌یک از این قبایل ادعا داشتند که آن‌ها غیب می‌دانند؟ کسی که آخرین کلمه‌ی آیه را به‌دقت بخواند به‌درستی درک خواهد کرد که در اینجا هدف از جنیان گروهی از مخلوقات است که ادعای علم به غیب داشتند، و یا مردم فکر می‌کردند که آن‌ها عالم به غیب‌اند؛ و راز نادان بودن و غافل بودن این گروه از مخلوقات از امور غیبی هنگامی فاش شد که آن‌ها با تصور اینکه وی زنده است به خدمت حضرت سلیمان (علیه السلام) ادامه دادند، حال آنکه وی مرده بود. این بیان قرآن کافی بود تا

یک فرد صادق را ترغیب کند تا این عقیده‌ی خویش را که جنیان عبارت از قبایل مرزی هستند، بازنگری کند، اما کسانی که تحت تأثیر دنیای ماده‌گرا قرار گرفته‌اند از باور به موجودات نامرئی خجالت می‌کشند و باوجود معنی ساده‌ی قرآن هنوز هم جن را به قبایل مرزی تأویل می‌کنند.

در چندین جا از قرآن خداوند ﷻ ذکر می‌کند که مشرکین عرب جنیان را یاران و فرزندان خداوند ﷻ در نظر می‌گرفتند و به آن‌ها پناه می‌بردند:

"و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند باینکه خدا آن‌ها را خلق کرده است و برای او بی‌هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند".

(الأنعام: ۱۰۰)

«و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند و حال آنکه جنیان نیک دانسته‌اند که [برای حساب پس‌دادن] خودشان احضار خواهند شد».

(الصافات: ۱۵۸)

«و مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند و بر سرکشی آن‌ها می‌افزودند».

(الجن: ۶)

یکی از باورهای آن‌ها این بود که فکر می‌کردند جنیان از غیب و عالم نادیده خبر دارند و بدین لحاظ به آن‌ها رجوع می‌کردند تا علم غیب را از آن‌ها بیاموزند. خداوند ﷻ این موضوع را اینجا بدین لحاظ آورده است تا این باور را باطل سازد و تا اینکه به اعراب بفهماند که بدون هیچ دلیل موجه‌ای از عقاید باطل جاهلانه پیروی می‌کنند، درحالی‌که حقیقت این است که باورهای علم به غیب بی‌بنیادند.

ضمیمه ۵

نظر محمد اسد در مورد جسد و دابة الأرض

جسد:

ترجمه‌ی ایشان از آیه:

اما [قبل از این]، درواقع، ما سلیمان را با قرار دادن یک جسم [بی‌روح] آزمودیم؛ سپس او [به‌سوی ما] برگشت و دعا کرد: یا پروردگارا! گناهان مرا ببخش، و بر من تحفه‌ی سلطنتی را عطا کن که هیچ‌کسی را بعد از من مناسب نباشد: به‌راستی، تو تنها هدیه‌دهنده‌ای.

(قرآن، ص: ۳۴-۳۵)

تفسیر ایشان

برای تفسیر این آیه، بعضی از مفسرین داستان‌های دل‌چسبی را توسعه داده‌اند که تقریباً همه ریشه در منابع تلمودی^۱ دارند. (فخر) رازی همه‌ی این‌ها را رد کرده و بدین باور است که شایسته‌ی توجه جدی نیستند. در عوض او به‌طور معقول و منطقی پیشنهاد می‌کند که «بدن» (جسدی) که روی تخت سلیمان (علیه‌السلام) قرار داده‌شده بود [کنایه‌ای از بدن خودش می‌باشد و عرفاً مقصود،

^۱ مترجم: مجموعی از تفاسیر شفاهی یهود از کتاب عهد عتیق می‌باشد که عمدتاً موضوعات فقهی از جوانب گوناگون چه قوی و چه ضعیف درج این کتاب می‌باشد.

قدرت پادشاهی است که اگر از ارزش‌های اخلاقی خدامحور ملهم نباشد، الزاماً «بی‌روح» خواهد ماند. (باید خاطر نشان ساخت که در عربی کلاسیک کسی که به شدت توسط یک بیماری ضعیف، نگران و ترسنده، یا تهی از ارزش‌های اخلاقی باشد، معمولاً «جسد» خوانده می‌شود). به عبارت دیگر، آزمون اولیه‌ی سلیمان عليه السلام در به ارث گذاری یک شاهی نبود، بلکه در این بود که خود را چگونه وقف نگه‌داری این شاهی با مفهوم و معنی روحانی آن می‌کند. (قرآن، ۳۴:۳۸)

آزمایش وسیله‌ای برای صیقل دادن روح و نزدیکی به خداوند تعالى است. این آیات بخشی دیگر از داستان سلیمان عليه السلام را بازگو می‌کند و نشان می‌دهد که هر قدر که قدرت یک مرد [بنده] بلند برود، باز هم چیزی از خود ندارد و هر آنچه دارد از خدا است. قرآن می‌فرماید:

در حقیقت، ما سلیمان را آزمودیم، و ما بر تخت او بدنی بی‌روح را قرار دادیم و سپس او توبه کرد.

در زبان عربی کرسی به معنی تختی با پایه‌های کوتاه است. از این برمی‌آید که پادشاهی‌های باستانی دو گونه تخت داشتند: یکی برای اوقات عادی که پایه‌های کوتاه داشت، و دیگری برای ملاقات‌های رسمی و مهمانی‌ها که پایه‌های بلند داشت؛ اولی کرسی نامیده می‌شد و دومی عرش.

واژه‌ی عربی جسد به معنی جسمی بدون روح است، طوری که رقیب در مفردات می‌گوید: (جسد) مفهوم محدودتر از مفهوم بدن را ارائه می‌کند، زیرا واژه‌ی جسد به‌غیر از انسان به دیگر چیزی اطلاق نمی‌شود (اما به‌ندرت)، در حالی که واژه‌ی جسم کلی هست.

واضح شد که آزمون سلیمان علیه السلام از طریق جسمی بی‌جان صورت گرفته است که در مقابل او روی تخت قرار گرفته بود، آنچه را که او توقع نداشت، و او چیزی غیر از آنچه را که در تخت قرار گرفته بود توقع داشت، قرآن در این زمینه توضیحات مفصل و اضافه‌تری ارائه نکرده است.

مفسرین و سنت‌گرایان در این مورد بعضی اخبار و نظریات را یادآوری کرده‌اند.

مناسب‌ترین و واضح‌ترین آن‌ها این است که سلیمان علیه السلام تمایل داشت که پسر قوی و شایسته داشته باشد تا دولت او را اداره کرده و در مقابل دشمنان مبارزه‌ی متداوم داشته باشد، اما از آنجایی که او از واژه‌ی مقدس «ان‌شاءالله» استفاده نکرد، واژه‌ی که در همه احوال تکیه‌ی اصلی را به خداوند تعالی نشان می‌دهد، در آن مدت به‌جز از پسر معلولی که به یک بدن بدون روح می‌ماند، هیچ پسری از خانم‌های او متولد نگردید و این پسر بر روی تخت او قرار گرفت. سلیمان علیه السلام بسیار فکر کرد و اندوهگین شد که چرا حتی برای یک لحظه از خداوند تعالی غافل شد و به قدرت خود اعتماد کرد. سپس او توبه کرد و به‌سوی پروردگار عالمیان بازگشت.

در آیه‌ی دیگر، قرآن توبه‌ی سلیمان علیه السلام را با جزئیات بیشتر بیان می‌کند و چنین می‌فرماید:

«او گفت: پروردگارا! مرا ببخش و به من سلطه‌ی عطا کن که پس از من برای هیچ‌کس مناسب نباشد، به‌راستی تو بسیار بخشنده هستی.»

دابة الأرض

در حالی که [حتی سلیمان علیه السلام باید وفات می‌یافت، اما] وقتی ما بر او مرگ را مقرر داشتیم، هیچ چیزی جز موربانه که عصای او را می‌خورد، مرگ وی را برای آن‌ها آشکار نکرد. و زمانی که او به زمین سقوط کرد، آن موجودات نامرئی [خدمت گزاران او] به صورت واضح مشاهده کردند که حقیقت فراتر از درک آن‌ها بود و اگر چنین نبود به [رنج، شکنجه‌ی [بندگی] را ادامه نمی‌دادند.

(قرآن، سبأ: ۱۴)

تفسیر ایشان:

یکی دیگر از افسانه‌های سلیمانی که بخش جداناپذیر سنت عرب باستان شده است همین مسئله بوده و قرآن از آن به حق وسیله‌ای برای تمثیل تاریخی برخی آموزه‌ها استفاده کرده است. طبق افسانه‌ی که در فوق ارائه شد، سلیمان علیه السلام بر روی تخت خود طوری که به عصای خود روبه‌جلو [لنگر انداخته بود] وفات یافت، برای مدت‌زمانی هیچ‌کس از مرگ او آگاهی نداشت: با این نتیجه که جنیان مجبور شده بودند با انجام کارهای دشوار که برای او کار می‌کردند به کار خود ادامه دهند. به تدریج یک موربانه عصای سلیمان علیه السلام را خورد، و بدن او از اتکا [به عصا] بازماند و به زمین سقوط کرد. این داستان که فقط مختصراً به آن اشاره شده است، ظاهراً در اینجا به عنوان تمثیلی از بی‌اهمیت بودن و شکنندگی ذاتی زندگی بشر و طبیعت فاسدشدنی و پوچی همه قدرت و شکوه دنیوی مورد استفاده قرار گرفته است.

اگر به الغیب و یا «اموری که فراتر از درک [یک مخلوق] است»، چه به صورت مطلق و چه به صورت نسبی و موقتی دسترسی می‌داشتند، می‌فهمیدند

که کنترل سلیمان علیه السلام بر آن‌ها پایان یافته است. در اینجا به روش کوتاه‌نویسی که از ویژگی‌های قرآن است، اولاً بر ماهیت محدودیت همه دانش‌های تجربی، مشمول بر تقلیل‌گرایی و استنباطی که مبنی بر پدیده‌های قابل مشاهده و محاسبوی‌اند و ثانیاً، بر عدم امکان شناخت و تعیین عملکرد درست در یک وضعیت و شرایط فقط بر اساس چنین بخش‌های محدود دانش، تأکید می‌شود. هرچند، داستان مربوط به موجودات نامرئی است، اما درس اخلاقی آن (می‌تواند در این جمله خلاصه شود که دانش تجربی نمی‌تواند هیچ راهنمای اخلاقی را ارائه دهد مگر اینکه با هدایت الهی همراه و تکمیل شود) و درواقع این درس اخلاقی مربوط انسان نیز می‌شود.

پیام قرآن، محمد اسد

دارالاندلس لیمیتد، ۱۹۸۰

The Message of the Qur'an, Muhammad Asad,

Dar al-Andalus Limited, 1980

ضمیمه ۶

نظر محمد علی در مورد جسد و دابة الأرض

جسد:

ترجمه او از آیه:

و همانا سلیمان را آزمودیم، و در تخت او بدن (محض) را قرار دادیم، و او رجوع کرد (به سوی الله). او گفت: پروردگار من، مرا ببخش و بر من سلطنتی عطا فرما که بعد از من بر هیچ کس مناسب نباشد. مطمئناً تو بخشنده‌ی بزرگی هستی.

(قرآن، ص: ۳۴-۵)

تفسیر او از آیه:

جسم بی‌جانی که بر روی تخت او قرار دارد به معنی پسر او رحبعام است، که بیعت همه را به‌جز از یک قبیله‌ی اسرائیل از دست داد (عهد عتیق، بخش اول: پادشاهان، ۱۷: ۱۲)، یا یربعام (Jeroboam) که در مقابل خانواده‌ی داوود (عليه السلام) شورش کرد و با به دست آوردن شاهی ده قبیله، تصویری ساخت تا در دن و بیتل (Dan and Beth-el) مورد پرستش واقع شود. هر دو گوساله تصور می‌شد که تصویر یهوه هستند. (عهد عتیق، بخش اول: پادشاهان، ۲۸: ۱۲) و شروع به پرستش تصویرهای ذوب‌شده نمودند. (عهد عتیق، بخش اول:

پادشاهان ، ۱۴:۹). هر دو رحبعام و یربعام (Jeroboam) به مسئله‌ی جسد (بدون زندگی واقعی) پاسخ ارائه می‌کنند که بر تخت سلیمان علیه السلام انداخته شده‌اند.

آیه قبل در مورد وارث ناپاک تاج و تخت سلیمان علیه السلام صحبت می‌کند. از این رو، اینجا سلیمان علیه السلام را می‌نگریم که برای پادشاهی معنوی دعا می‌کند، زیرا که این تنها پادشاهی است که در معرض خطر فاسدشدن توسط وارث نمی‌باشد. شکوه پادشاهی سلیمان علیه السلام پس از مرگ او حفظ نشد؛ و نه پادشاهی همسان سلیمان علیه السلام در اسرائیل ظاهر شد. گفتن «کسی بعد از من»، معنی هر کس در اسرائیل را ارائه می‌کند؛ نه هر کس بعد از من در کل جهان را.

دابة الأرض:

ترجمه‌ی ایشان از آیه:

زمانی که بر او (سلیمان) مرگ را مقرر فرمودیم، مرگ او را چیزی جز یک مخلوق زمینی که عصای او را خورد بر همگان آشکار نکرد. زمانی که آن [عصا] سقوط کرد، جنیان آشکارا مشاهده کردند که اگر آن‌ها از غیب مطلع می‌بودند، در عذاب تحقیرآمیز نمی‌ماندند.
(قرآن، سبأ: ۱۴)

تفسیر ایشان:

مقصود از مخلوقات زمینی که عصای او را خوردند عبارت است از شاهی دو پسر ضعیف وی که تحت قیادت آن‌ها شاهی سلیمان علیه السلام پارچه‌پارچه شد. طوری معلوم می‌شود که جانشین سلیمان علیه السلام، رحبعام، طرز زندگی رفاه‌پروری

و لذت‌محور را اختیار کرده بود. به‌جای اینکه به نصایح مرد پیر گوش دهد، به خواسته‌های لذت‌پرور همراهان خود گوش فرا داد. (عهد عتیق، بخش اول: پادشاهان، ۱۲:۱۳) و به خاطر زندگی رفاه‌پرور وی بود که قرآن وی را به حیث یک مخلوق زمینی خطاب می‌کند. خوردن عصا به معنی برهم زدن پادشاهی است. منظور از جنیان، همان‌طوری که قبلاً نیز اشاره شد قبایل شورشی است که توسط سلیمان علیه السلام تحت سلطه قرار گرفته بودند و عده‌ی از آن‌ها مدتی را تحت فرمان اسرائیلیان ماندند، تا اینکه پادشاهی متلاشی شد. این مثال و همچنان موارد بعدی، حامل هشدار برای مسلمانان در مورد نتیجه‌ی سقوط در لذت‌پروری و تجمل‌محوری است، اما باین‌حال آن‌ها سود اندکی از این نصایح می‌برند؛ سرنوشت نهایی پادشاهی بنی‌امیه و بنی‌عباس همان سرنوشت پادشاهی سلیمان بود.

قرآن مقدس، ترجمه و تفسیر انگلیسی

توسط مولانا محمد علی.

مسجد وکینگ، انگلیس ۱۹۱۷

The Holy Qur'ān, English Translation and Commentary

by Maulana Muhammad Ali.

Woking Mosque, UK 1917

در مورد نویسنده

عمران نزار حسین در کشور هند غربی (ویست اندیز) در جزیره‌ی ترینیداد متولد شده است. وی دروس اسلامی خویش را تحت رهنمایی‌های عالم ممتاز اسلام، مولانا داکتر محمد فضل الرحمن انصاری، در مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی عالمیه در کراچی پاکستان فراگرفته است. همچنان، وی به سطح فوق‌لیسانس در فلسفه از دانشگاه هند غربی کراچی و روابط بین‌الملل از دانشگاه هند غربی ترینیداد و مؤسسه تحصیلات عالی مطالعات بین‌المللی جنوای سویزرلند، تحصیل کرده است.



«این کتاب به مطالعه‌ی جسدی که سلیمان علیه‌السلام آن را نشسته بر تخت خویش مشاهده کرد، اختصاص یافته است و اولین مشکلی که در چنین مطالعات با آن برمی‌خوریم این است که نه قرآن در مورد کیستی و چیستی جسد چیزی گفته است و نه در احادیث نبی محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم شرحی برای آن می‌یابیم.»

«... بناءً، این کتاب با هدف خاص دعوت نقدهای علمی در مورد جسد از کسانی که مدافع روش سلفیت و همچنان کسانی که مدافع روش مطالعه‌ی قرآن در دارالعلوم‌ها هستند، به رشته تحریر درآمده است.»

Imran N. Hussain